

۲۳۱

آشنا

ماهنامه فرهنگی اجتماعی، سال سی و سوم
تیر ۱۴۰۳، قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان



بادیگارد نیستیم!

خیالتان راحت آقای رئیس جمهور!

- گلچین غدیری
- نجواهای من و چادرم
- بهشت که رفتم بیدارم کن!

ای خدای بیت‌الله!

چشم ما را از سنگ و خاک بگیر و به جمال صاحب‌خانه روشن کن.

ای خدای کعبه!

ما را از خودمان تهی و آکنده از حضور خودت کن.

ای خدای مکه!

کی می‌شود که میزبان حقیقی خانه ظهور کند و مکه را از دست غاصبان جاهل برهاند؟

ای خدای مقام ابراهیم!

دست‌یابی به مقام ابراهیم کار آسانی نیست. حرفی از القبای رفاقت ابراهیم را به ما بیاموز و جرعه‌ای از جسارت ابراهیمی را در جانمان بریز.

ای خدای احرام!

توفیق ده که لباس اخلاق خویش را از تن فرو بریزیم و احرام اخلاق تو را بر تن کنیم.

ای خدا صفا و مروه!

همه عمر سعی میان خوف و رجاء را ارزانی مدار.

ای خدای زمزم!

خواستن و چگونه خواستن را به ما بیاموز و چشمه معرفت را از کویر وجودمان، زلال و لاینقطع بجوشان.

ای خدای طواف!

طواف بی‌امام، به برگشتن به دور خویش می‌ماند. شرک و ضلالت و گمراهی است. چشم ما را در طواف به محبوب و مقتدایمان روشن کن.

ای خدای لبیک!

نیاید آن روزی که ما تو را بخوانیم و پاسخی نشنویم. رو به سوی تو آریم و روی باز تو را نبینیم.

از کتاب مناجات، سید مهدی شجاعی





پیامبر اکرم ﷺ: دعایی که ابتدایش «بسم الله الرحمن الرحيم» باشد، رد نمی شود.

(الدعوات، ص ۵۲)

فهرست

سلام خدای خوبم / ۲

ره‌نما / ۴

از پنجره‌های آشنا / ۶

نجوای من و چادرم / ۸

تجربه‌های زندگی / ۱۰

خاطرات روشن / ۱۱

گل چین غدیری / ۱۴

اگر شهید نباشد... / ۱۹

یادداشت‌های آشنا / ۲۰

تلنگرهای آشنا / ۲۲

بادیگارد نیستیم! / ۲۴

آقازاده بود، اما آقازادگی نکرد... / ۲۵

او دیپلماسی مقاومت را راهبری می‌کرد / ۲۶

خیالتان راحت آقای رئیس جمهور! / ۲۷

رئیس صالح جمهوری خدا بودی / ۳۰

زنده ماند / ۳۲

بهشت که رفتم بیدارم کن! / ۳۴

می‌گفت‌ها / ۳۶

به نظر شما چرا؟! / ۳۸

اگر ایران بود... / ۴۰

کی چی گفت؟ / ۴۲

مسابقه / ۴۴



ماهنامه فرهنگی اجتماعی، سال سی و سوم

شماره ۲۳۱، تیر ۱۴۰۳

مدیر مسئول: کاظم زنگنه

سر دبیر: اصغر عرفان

مدیر داخلی: هادی عبدالرحیمی

گرافیکست و صفحه‌آرا: محمد صداقت

نمونه‌خوان: سید عبدالرسول موسوی فرد

تصویرساز: مرتضی حیدرزاده

نویسندگان و مشتاقان همکاری محتوایی و هنری با نشریه

می‌توانند پرسش‌های خود را در این زمینه هر روز

از ساعت ۱۴ الی ۱۸ با ما در میان بگذارند.

شماره تماس تحریریه:

۰۹۳۶۱۷۳۰۳۶۵



@ShamimeAshena

سلام خدای خوبم

برداشت‌هایی ساده از آیة‌های خدا

حسین ثروتی

یکی از کارهای همیشگی خدا و فرشتگان و مؤمنین، صلوات بر حضرت محمد، من و تو از قافله عقب نمونیم: «اللهم صل علی محمد و آل محمد»
إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ...

(۵۶ سوره احزاب)

بنازم به نقشه‌های خدا، دشمن اگه با فیل هم بیاد حریف سنگ‌ریزه‌های پرنده هم نمی‌شه!
أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ

(۲-۵ سوره فیل)

دلت رو به یه عده که دور و برت جمع شدن و تحت تأثیرت هستند، خوش نکن! همین‌ها تو قیامت بدجور لعنتت می‌کنند!
رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا

(۶۸ سوره احزاب)

فرض کن اون‌جا هیچ‌کس نبود که بفهمه، زمین زیر پات که خبر داره و په روزی همه رو میگه!
يَوْمَئِذٍ تَحَدَّثُ أَخْبَارُهَا

(۴ سوره زلزال)

فردا از من و تو فقط یه خبری می‌مونه، نذار اون خبر، بدو مایه عبرت باشه.
فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ

(۱۹ سوره سبأ)

قرآن، حرف‌های خداست برای بهتر شدن و برای انتخاب راه بندگی و زندگی. باید با این کتاب رفیق شد. همیشه همراهش بود و آیة‌هایش را با جان دل نوشید...

چهار بار تو قرآن سوره قمر آیات: ۱۷، ۲۲، ۳۲، و ۴۰ آمده
«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» یعنی ما قرآن رو آسان کردیم برای متوجه شدن.

حالا خداو کیلی اگر می‌فرمود ما قرآن رو سخت کردیم برا نفهمیدن و متوجه نشدن، برای ما فرقی هم می‌کرد؟!

همیشه سکوت علامت رضا نیست، بعضی‌ها حیا می‌کنند اعتراض کنند، تو خودت مراعات کن!
كَانَ يُؤَدِّي النَّبِيُّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ

(۵۳ سوره احزاب)

یادت باشه خیلی از کسانی که تو دریا غرق شدند، فکر می‌کردند شناگران خوبی هستند!
وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي

(۱۷۵-۱۷۶ سوره اعراف)

اگه می‌خوای بین مردم مؤثر و مفید باشی، باید بین اونا باشی تا احساس کنند از خودشونی، درست مثل پیامبران!
كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ

(۱۵۱ سوره بقره)

حرفاتو کامل می‌شنوم و بعد درباره‌اش قضاوت می‌کنم. این میشه یه بحث منصفانه و منطقی!
وَأَنَا أَوْ يَاكُمْ لَعَلِّي هُدَى

(۲۴ سوره سبأ)

بهترین شرایط و امکانات رو به کسی بدن، بعد تو بدترین وضعیت درجا بزنه، واقعاً خجالت‌آور نیست؟!
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ... أَسْفَلَ سَافِلِينَ

(۴-۵ سوره تین)

مهم اینه که تو تصمیم‌گیری در راه خدا فداکاری کنی، اگه کسی هم باهات نیومد بی‌خیال!
أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشَىٰ وَقَرَّادَىٰ

(۴۶ سوره سبأ)

یه وقت فکر نکنی نشونه تحویل گرفتن و بی‌محلای خدا، دادن نعمت و امکانات و یا ندادن اون‌هاست!
فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ...

(۱۵-۱۷ سوره فجر)

همسرت هم یه آدمیه مثل خودت، یادت باشه زیادی ازش توقع نداشته باشی!
أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا

(۲۱ سوره روم)

اتفاقاً تو که می‌خوای درست زندگی کنی، باید مراقب وسوسه شیطان باشی، وگرنه با بقیه کاری نداره!
لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ

(۱۶ سوره اعراف)

اگه یه کسی رو ببینیم خوش تیپ کرده و جایی می‌ره، هر جایی رو احتمال می‌دیم بره الا مسجد!
ما چه قدر از قرآن دوریم!

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ

(۳۱ سوره اعراف)

اگه یه تاجر بزرگی به ما بگه فلان جا سرمایه‌گذاری کن خیلی خوبه. ضمناً اگه مشکلی هم پیش اومد با من، ما تو انجام این کار شک می‌کردیم؟!
وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ

(۳۹ سوره سبأ)

یه وقت فکر نکنی تو پرونده اعمال فقط کارهای خودته، هر کاری که بهش راضی بودی هم به حسابت می‌نویسند. شتر صالح رو به نفر کشت ولی برا همه نوشتند!

إِذْ أَنْبَعَثَ أَشْقَاهَا ... فَعَقَرُوهَا

(۱۲-۱۴ سوره شمس)

این قدر دل‌ترو به کریم و رحیم بودن خدا خوش نکن، یادت نره که خدا تازبانۀ عذاب هم داره، بیا شلاق نخوری!
فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ

(۱۳ سوره فجر)

یه وقت فکر نکنی، به جایی رسیدی که احتیاج به موعظه و نصیحت نداری!

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ

(۱۲۸ سوره آل عمران)

سهام گوسفند از حرف‌های چوپان، جز شنیدن یه صدای نامفهومه؟

حیف از کسانی که بهره‌شون از قرآن و حرف‌های پیامبر ﷺ در همین حد باشه!

وَمَثَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعُقُ... •

(۱۷۱ سوره بقره)

اثر بی‌مبالاتی والدین

گاهی انسان با دست و زبان بی‌مهیار و بیرون از کنترل و با عمل غلط خودش کاری می‌کند که جوان خود را از دین و مبانی دینی و اعتقادات و اصول دور می‌کند؛ او را بی‌اعتقاد می‌کند. ما چنین کسانی را داشتیم؛ از هر دو طرف هم ممکن است.

گاهی با سخت‌گیری‌های بی‌جا که بنده به سخت‌گیری‌های بی‌جا اصلاً توصیه نمی‌کنم و گاهی هم با برخورد تند و تلخ و ترش، بعضی‌ها بچه‌ها را زده می‌کنند؛ بعضی هم از آن طرف با بی‌مبالاتی‌ها و لابلالی‌گری‌ها و امکانات بی‌حساب در اختیار بچه‌ها گذاشتن و از هر غلط آن‌ها با اغماض چشم‌پوشی کردن، بچه‌ها را با دست خود طرد می‌کنند؛ در نتیجه بچه فاسد و خراب می‌شود. باید با منطق و برخورد صحیح و مهربانانه با فرزندان برخورد کرد. «قوا انفسکم و اهلیکم» جوان و همسران را باید حفظ کنید؛ این جزو وظایف شماسست. این، اثر تشدیدکننده دارد؛ یعنی وقتی در خانواده‌ای، جوان یا یک عضو خانواده خدای نکرده نقطه‌ضعفی پیدا کرد، مثل لکه سیاهی شد روی دندان، و مینای دندان در این نقطه خراب شد، به تدریج روی ذهن مخاطب‌های خودش و پدر و مادرش اثر می‌گذارد و همین‌طور اثرهای متقابل تشدیدکننده دارد؛ در نتیجه آن حقیقت و معنویت را از دست می‌دهد.

(در دیدار با کارگزاران نظام، ۶ آبان‌ماه ۱۳۸۳)

۱. بخشی از آیه ۶ سوره تحریم «خودتان و کسانتان را حفظ کنید».

ره‌نما

فقط با خانواده

اگر نسل‌ها بخواهند فرآورده‌های ذهنی و فکری خود را به نسل‌های بعدی منتقل کنند و جامعه از گذشته خودش بخواهد سود ببرد، این فقط با خانواده ممکن است. در محیط خانواده است که اول بار همه هویت و شخصیت یک انسان بر اساس فرهنگ آن جامعه شکل می‌گیرد و این پدر و مادرند که به‌طور غیرمستقیم و بدون این که خود آن‌ها تصنعی به کار ببرند، به‌طور طبیعی محتوای ذهن و فکر و عمل و معلومات و اعتقادات و مقدسات و این‌ها را به نسل بعدی منتقل می‌کنند.

(در خطبه عقد، ۱۵ دی‌ماه ۱۳۷۹)

رخنه در خانواده

گاهی اوقات یک رخنه کوچک در درون خانواده، ما را تغییر می‌دهد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: زیبر با ما بود، از ما اهل بیت بود. واقعا هم همین جور بود. می‌دانید بعد از رحلت پیغمبر، در مسجد، در پای منبر خلیفه اول - جناب ابوبکر - حدود ده نفر از صحابه بلند شدند و صریحا از امیرالمؤمنین دفاع کردند؛ گفتند اینجایی که شما نشستهای، حق علی بن ابی‌طالب است. یکی از آن ده نفر، زیبر بود! زیبر، رفیق دوران عشرت نبود؛ رفیق دوران محنت بود.

امیرالمؤمنین فرمود: زیبر با ما بود، «حتی شب ابته عبدالله؛ تا پسرش عبدالله بزرگ شد». آمد توی عرصه، در تصمیم‌گیری‌ها دخالت کرد؛ آن وقت او عوض شد. زیبر همانی شد که آمد در مقابل امیرالمؤمنین شمشیر کشید! گاهی اوقات یک رخنه کوچک در درون خانواده، یک چنین اثر بسیار مهمی می‌گذارد، لذا باید جلوی این رخنه را گرفت؛ و این هم جز با توکل به خدای متعال، جز با ذکر، جز با توجه، امکان‌پذیر نیست. ●

(در دیدار با سفرا و رؤسای نمایندگی‌های سیاسی ایران در خارج از کشور، ۷ دی‌ماه ۱۳۹۰)

عدالت خانوادگی

عدالت صرفاً در اقتصاد نیست؛ در همه امور بایستی انسان از خدای متعال بخواهد که عادلانه عمل کند؛ با خودش هم انسان با عدالت رفتار کند؛ با نزدیکانتان با عدالت رفتار کنید؛ با زن و فرزندان با عدالت رفتار کنید. گاهی بعضی از مسئولین دیدیم آن چنان غرق در کار می‌شوند که یادشان می‌رود از وجود همسرانشان و فرزندانشان؛ و این ضایعاتی را درست می‌کند؛ یعنی این جور نیست که ما پای تعارف باشد، بگوییم: آقا! خواهش می‌کنیم بیشتر شما به خودتان برسید. شما هم بگویید نه، اشکال ندارد! این جوری نیست. این یک تکلیفی است که انسان بایستی همسرش، فرزندانش، خانواده‌اش و کانون خانوادگی را حفاظت بکند. «قوا انفسکم و اهلیکم نارا و قودها الناس و الحجاره»؛ خودتان و اهلتان را حفظ کنید؛ یعنی در کنار خود انسان ذکر شده.

(در دیدار اعضای هیئت دولت، ۱۶ شهریورماه ۱۳۸۸)

۱. بخشی از آیه ۶ سوره تحریم «خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگ‌ها است، حفظ کنید».

از پنجره‌های آشنا

ره‌نمایی بزرگان



شش هزار سال، کار آن دو دقیقه را نکرد!

آیت‌الله حائری شیرازی رحمته

جهاد است، اما قوامیت شما در خانه، جهاد نیست! اگر زن، قوامیت مرد را پذیرفت، مانند ملائکه می‌شود که سجده بر آدم را پذیرفتند.

زن‌ها خیال می‌کنند خدا رعایتشان نکرده است. اشتباه می‌کنند! خدا سجده بر آدمش را داد به زن‌ها! عبادت معمولی شش هزارساله را داد به مردها. از این جهت، مردها یک عبادت از نوع «سجده بر آدم» را بدهکارند. با نماز و روزه و حج و این‌ها کارشان نمی‌شود. باید به میدان جنگ بروند تا معلوم بشود منافق هستند یا مؤمن؟ شما مردها باید بروید جهاد! بروید جهاد و آنجا مخالفت با نفس بکنید تا از نوع سجده بر آدم بشود. سجده بر آدم زن‌ها این است که حرف مرد را گوش کنند اما «سجده بر آدم» برای شما مردها این است که تحت فرمان رهبر بروید جلوی گلوله. یعنی تحت مدیریت رهبران فحش بخورید، هتک بشوید، اهانت بشوید، ذلت ببینید؛ این ذلت، سجده بر آدم است.

آن وقت ببین! شش هزار سال عبادت، کار دو دقیقه سجده را نکرد! این را داده‌اند به زن‌ها و آن را داده‌اند به شما! واقعاً خدای تعالی بین مرد و زن، عادلانه برخورد کرده است.

چه جور شده است که خدا چنین کاری با زن‌ها کرده است؟ چون اطمینان داشته که مؤمنه‌های آن‌ها می‌پذیرند. خداوند می‌دانسته است که این‌ها جهت عاطفی دارند. این‌ها وقتی حساب می‌کنند که خدا گفته است، اطاعت می‌کنند.

چرا می‌گوییم «جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ؛ جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است؟» چرا نمی‌گوییم جهاد مرد هم خوب زن‌داری کردنش است؟!

ابلیس شش هزار سال عبادت کرد. وقتی به او گفتند بر آدم سجده بکن، نکرد. اگر بر آدم سجده کرده بود، این شش هزار سالش هم مقبول واقع می‌شد؛ پس دو نوع عبادت داریم: «عبادت شش هزارساله» و «عبادت سجده بر آدم».

شما مردها می‌دانید اطاعتی که خانم‌ها از شما می‌کنند، از نوع چه عبادتی است؟ و وظایفی که شما نسبت به همسران انجام می‌دهید، از نوع چه عبادتی است؟ شما می‌گویید ما طبق آیه «الرجال قوامون علی النساء» قوام هستیم و او تحت قیمومیت ماست، اما می‌دانید اطاعت زن از چه سنخ عبادتی است و کارهای شما از چه نوع عبادتی است؟

انجام وظایف مرد نسبت به همسرش، از نوع عبادت شش هزارساله است! چرا؟ چون همراه با آقایی است، همراه با عزت است، اما اطاعت زن از شوهر، از نوع «سجده بر آدم» است، چون همراهش یا گذاشتن روی عزت است. این اطاعت، بسیار تلخ است! تلخی‌اش مثل تیرباران شدن در جهاد است. مثل شمشیر خوردن در جهاد است. همان ثواب‌هایی که مرد در حین تیر خوردن و قطعه‌قطعه شدن، در جهاد می‌برد، خداوند برای زن در خانه گذاشته است! نمی‌شود بدون سختی، این ثواب را به زن بدهند. به همین دلیل، اطاعت زن،

مصلحت یا منفعت؟

استاد سید علیرضا تراشیمون



می‌شود. اگر مردی بخواهد سند خانه را به نام خانم بزند، بی‌شک او خوشحال می‌شود، اما توصیه ما به شما این است که اگر مرد این کار را کرده، آن را نپذیرید، چون برای شما منفعت دارد، ولی مصلحت ندارد. مصلحت آن چیست؟ این که نقش مرد کهرنگ می‌شود و دیگر خود را تکیه‌گاه زندگی نمی‌داند؛ زیرا خانه‌اش که به نامش زنش، ماشیش به نام پسرش و کارت بانکی‌اش در دست دخترش است، چه معنایی دارد؟ مرد شبیه عروسک خیمه‌شب‌بازی شده است؛ بنابراین به یاد داشته باشید که در زندگی، مصلحت در مقایسه با منفعت، اولویت دارد.

زمانی که نقش مردان به واسطه واگذاری مسئولیت‌ها و نقش‌ها در خانه کهرنگ شود، همسرانشان آسیب می‌بینند. اکثر دختران فراری متعلق به خانواده‌هایی هستند که نقش پدرانشان در زندگی کهرنگ است؛ البته گاهی نقش پدر به خاطر اعتیاد کهرنگ است و مادر مجبور است همه کارهای خانه را انجام دهد. زنان باید به این نکته توجه کنند هر چیزی که نقش مرد را در زندگی کهرنگ کند، به مصلحت زندگی نیست. نمونه آن همین مدیریت مالی است؛ اگر این مسئولیت به زنان واگذار شود، نقش مردان کهرنگ

موجود مثبت

استاد شیخ علیرضا پناهیان



برنامه دین برای زندگی بهتر چیست؟ البته دین برای زندگی بهتر دستورات و برنامه‌هایی دارد، ولی در یک تحلیل کلی، یکی از اصول و دستورات دینی این است که آدم را به یک موجود مثبت تبدیل کند. شما حتی نسبت به مرگ هم نباید بد و منفی نگاه کنید. به مسئول محترم یکی از سریال‌ها گفتم شما چرا افرادی را که در حال احتضار بودند (در کما بودند) در یک بیابان برهوت و هولناک نشان دادید؟! کسی که بخواهد بمیرد در یک چنین فضایی نمی‌رود. دستور دین نیست که دیگران را این گونه از مرگ بترسانیم. ●

احتمالاً این داستان را شنیده‌اید که حضرت عیسی علیه السلام با اصحابش داشتند از جایی عبور می‌کردند که لاشه متعفن سگی را دیدند. هر کدام از اصحاب درباره تعفن و بوی بد آن لاشه حیوان چیزی گفت، اما حضرت عیسی علیه السلام فرمود چه دندان‌های سفیدی دارد! ببینید ذات یک پیغمبر خدا چگونه است. اصلاً مثبت بودن در جان او جاری شده و اول نکات مثبت و خوبی‌ها را می‌بیند، اما خیلی‌ها این گونه‌اند که به هر چیزی که نگاه می‌کنند اول بدی‌ها و نکات منفی‌اش را می‌بینند.



نجوهای من و چادرم

بتول رضوانی

تار

«پلوتارک» مورخ یونانی درباره شرایط هخامنشیان می‌نویسد «هرگاه لازم است زنان ایرانی از خانه خارج شوند و به سفر روند، درون چادرهای دربسته‌ای می‌نشینند و چادر را بر روی گردونه‌ای قرار می‌دهند و حمل می‌نمایند».

پود

عجب! این لباس اجدادی تا امروز چه تغییری دیده، اما حذف نه. انگار حتی جزئی از ژن‌های زنان ایرانی شده است!

تار

مدتی در کلاس‌های دانشگاه ندیده بودم. چادری بود، اما حالا با یک پالتوی چرم خردار و بوت بلند به پا و البته روسری که موی سر را کامل پوشانده بود. به هر حال چادرش نبود.

موتور قضاوت‌های به جا و بی‌جا روشن شد؛ یعنی کلا حجاب برای ایشون، فقط یعنی پوشاندن؟! اصلا انگار منتظر یه فرصت بوده تا چادر رو بندازه گوشه خونه و با یه تیپ باب روز، بگه هههه منم بلدم...

پود

موتور قضاوت را خاموش کردم. سلامی کردم و گفتم: ردای بهشتی‌ات کو؟ گفت: چه تعبیر قشنگی! از وقتی پایم شکست دیگر چادر پوشیدن با پای آتل بسته برایم سخت بود. هنوز هم کمی درد دارم. می‌ترسم با چادر زمین بخورم.

حاشیه

پا شکست. خوب شد. دل چادرش اما شکسته و به این راحتی‌ها، جوش نمی‌خورد.

تار

خیابان‌ها، پیاده‌روها، خودرو و اتوبوس و مترو. خاک، زباله، ریزگرد، سرب...

هیچ‌وقت ترجیح می‌دهیم در چنین جایی بهترین و گران‌قیمت‌ترین لباس خود را بپوشیم؟ نه. روح و روانمان به هم می‌ریزد.

پود

او - همان رفیق قدیمی یعنی چادرم - هم این را می‌داند. بیرون که می‌روی، مدام مرا در آغوش می‌گیرد تا مبادا آسیبی به من و لباس‌هایم برسد. خودش به زمین می‌خورد؛ توی شلوغی‌ها فشرده می‌شود؛ زیر پا می‌رود، حتی اگر به جایی گیر کند، نخ‌کش می‌شود. به خاطر مراقبت‌های او، وقتی به خانه می‌روم، روح و روانم سالم است شکر خدا.

تار

یک کشوری در جهان هست که تا اسمش می‌آید، ضربان قلبم محکم‌تر می‌شود. در این کشور، بهترین جا، جایی است که تا اسمش می‌آید، ضربان قلب عده‌ای خاص، محکم‌تر می‌شود. آن‌ها که در گروه خاصی دسته‌بندی نمی‌شوند؛ مگر گروهی به نام گدایان خوان هشتم، مقیمان زیر گنبد طلا، تشنگان سقاخانه، نمک‌گیران علی‌بن موسی‌الرضا.

آمده‌ام به مشهد. بر درگاه حرم ایستاده‌ام.

چادر مشکی عزیزم! نگاه کن! چند خانم آن طرف‌تر، دارند چادرهای رنگی امانتی تحویل می‌گیرند تا با پوشش مخصوص وارد آستان رضوی بشوند.

چادرم می‌گوید: خب؟

ادامه می‌دهم: تو را خیلی دوست دارم، اما دل‌م بهانه می‌گیرد برای پوشیدن چادرهایی که به بانوان زائر می‌دهند. آن‌ها که فراموش می‌کنند با خود چادر بیاورند. آخر چادری که از نذورات آقا علی بن موسی‌الرضا برسد، لطف دیگری دارد. هدیه‌ای که تا در خانه آن بزرگوار هستیم، لایق پوشیدنش می‌شویم.

چادرم می‌گوید: مرا هم ببر تا با تو رازی بگویم.

پود

بالآخره قبول می‌کنم. همراه او اذن دخول می‌خوانم و پا به حرم می‌گذارم. در صحن، چشمم به گنبد فیروزه‌ای بزرگی می‌افتد بر فراز مسجد گوهرشاد. مسجدی به نام یک زن. ردای بهشتی‌ام رازش را آشکار می‌کند: ۲۱ تیرماه ۱۳۱۴، روزی سیاه در تاریخ، عده‌ای بی‌شرم از محضر امام هشتم، به خاطر اجبار به نپوشیدن چادر و عبا و عمامه، هزاران زائر را در آن، به رگبار گلوله بستند.

چادر عزیزم! خواستند تو را از ما بگیرند، پس چاره‌ای ندیدند جز این که با گلوله بینمان جدایی بیندازند، اما نمی‌دانستند ما یکی شده‌ایم.

آخر برای بردگی شیطان لباس مناسب برده‌ها را باید پوشید. پس لباس‌های مخصوص بندگی خداوند باید درآورده شود، اما امان از آن مظلوم. خون آن شهدا در صحن گوهرشاد جاودان شد. دانه‌های انقلاب را آبیاری کرد و چادر و عبا و عمامه عزت یافت.

بانو گوهرشاد چه خالصانه به امام رئوف خدمت کرد.

چادر مشکی عزیزم، با افتخار به سر می‌گذارمت. تو هم نذری امام رضا علیه السلام هستی.

تار

پای برهنه به در رواق می‌رسم. دری چوبی با پنجره‌های چهارگوش و کوچک. بر لبه‌هایش مختصری خاک نشست است. با گوشه چادرم، خاک را پاک می‌کنم و سرمه چشمانم می‌سازم.

پود

حالا دیگر چادرم، بوی حرم گرفته. دل‌م نمی‌آید بشویمش. این چادر خاکی چقدر خاطره‌انگیز است؛ چادری که عطر خاک حرم دارد؛ شبیه عطر گل محمدی، شبیه عطر سیب.

تار

چادرم از سرتاپایش از سرتاپایم را می‌پوشاند. سرش از سر من به آسمان نزدیک‌تر است. وقتی باد می‌وزد، چرخ می‌زند و مرا خنک می‌سازد. وقتی آفتاب رنگش را می‌سوزاند، سایه‌ای لطیف بر بدنم می‌اندازد. دوخت پای چادر کار ماهرانه‌ای است. اگر کمی بالا و پایین بشود، درست از کار در نمی‌آید. حالا که با هم بیرون آمده‌ایم او انگار می‌کوشد پایین پایش را به خاک برساند. نازک بدن! آخر قدری بالاتر بمان تا آلوده نشوی.

پود

چادرم لبخند ریزی می‌زند و می‌گوید: پایم را به خاک می‌رسانم تا پاک بمانم، و به کار خود ادامه می‌دهم. ●



تجربه‌های زندگی

انسان عاقل، از تجربه خودش درس می‌گیرد
و انسان باهوش، از تجربه دیگران.

■ بدن: چیزی که تو به آن می‌گویی قطره، برای مورچه سیلاب است، پس از دید خودت به مشکلات بقیه نگاه نکن!

■ به جای مکان‌ها بیشتر از آدم‌ها عکس بگیر.

■ پیش از آن‌که چیز گران‌قیمتی را خریداری کنی درباره تعویض یا پس دادن آن توافق کن.

■ حواست باشد! زن‌ها ممکن است با بی‌پولی، ورشکستگی، مریضی و این جور چیزها بسازند و کنار بیایند، ولی با بی‌توجهی هرگز.

■ با صد نفر که ازدواج کرده‌اند صحبت کن و ببین چند نفرشان توانسته‌اند بعد از ازدواج، همدیگر را تغییر بدهند! بزرگ‌ترین اشتباه این است که با تفکر تغییر کنی، وارد قصه ازدواج بشوی.

■ اعتبار آدم‌ها را با شغلشان بالا نبر بلکه با انسانیت و معرفتشان بالا ببر تا بعدا که کارت به آن‌ها افتاد، مجبور نشوی غرور کاذبشان را تحمل کنی!

■ در پوست کندن یا بریدن هر چیزی چاقو را به سمت خودت نگیر.

■ فرزندان را تشویق کن تا بعد از ۱۶ سالگی به یک کار نیمه‌وقت مشغول شوند.

■ به قفسه دارو، صندوق خانه یا یخچال دیگران سرک نکش.

■ «دوستت دارم» را به سه زبان رایج دنیا یاد بگیر.

■ در روزی که فرزندت به دنیا می‌آید یک درخت بکار.

■ فراموش نکن: هیچ کس در بستر مرگ آرزو نکرد که کاش بیشتر کار کرده بود و ثروت انباشته بود، اما بسیاری آرزو کردند که کاش با عزیزانشان مهربان‌تر بودند. ●

■ قبل از آن‌که دست به غذا ببری بابت آن تشکر کن.
■ اگر می‌خواهی کسی را بشناسی از او بخواه پنج نفر از کسانی را که بیشتر دوست دارد و با آن‌ها معاشرت می‌کند، به تو معرفی کند، این آگاهی چیزهای بسیاری را درباره او برایت روشن خواهد کرد.
■ هیچ‌وقت با لاستیک‌ها صاف رانندگی نکن.

■ برای بچه‌هایی که در سرویس مدرسه می‌بینی دست تکان بده!

■ گاهی آلبوم عکس‌های قدیمی را ورق بزن و درباره عکس‌هایش با کسی صحبت کن.

■ حتی اگر از نظر مالی در وضعیت خوبی هستی، از بچه‌هایت بخواه که بخشی از شهریه دانشگاه و یا بیمه خودشان را پرداخت کنند.

■ در اتومبیلت را همیشه قفل کن، حتی اگر آن را در پارکینگ اختصاصی خودت پارک کرده‌ای.

■ اگر در هر کاری که می‌کنی، موفق، به احتمال بسیار تو فقط کارهای راحت را انجام می‌دهی.



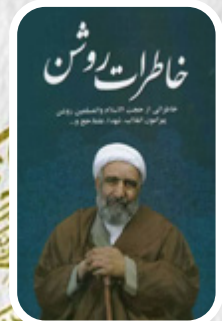
خاطرات روشن

خاطرات حج

۱۲ ختم قرآن

حاجی روشن در یکی از سفرهای عمره که از کرمانشاه عازم بوده، با «حاج معطری» آشنا می‌شود که ۱۲ نفر از اعضای خانواده‌اش به شهادت رسیده بودند. آقای معطری قبل از آغاز سفر به فرزندان و نزدیکانش پول می‌دهد که به‌جای او برای خودشان سوغات بخرند تا او در سفر فقط حواسش به زیارت و اعمال دیگر باشد. «او می‌خواست برای هر شهید یک ختم قرآن داشته باشد. با توجه به این که سفر در ماه رمضان بود و ۲۱ روز طول سفر، ایشان توانست برای ۱۲ شهیدش ۱۲ ختم قرآن داشته باشد». ص ۱۱۱

مرحوم حجت‌الاسلام محمد مهدی روشن از چهره‌های مردمی و از عالمان مبارز و متعهد استان لرستان بود که توفیق داشت به‌عنوان روحانی کاروان، ۵۱ سفر به مکه مکرمه و مدینه منوره مشرف شود. او خاطراتش را از این سفرها و هم‌چنین سال‌ها فعالیت تبلیغی‌اش در کتابی به نام «خاطرات روشن» گردآورده بود. این سه صفحه، چند انتخاب از آن کتاب است.





سوغات مکه

برخی از زائران، بسیاری از اوقات گران‌بهای این سفر را برای بازارگردی در خیابان‌های عربستان و خرید کالاهای بنجل چین و کره خرج می‌کنند، اما حرف جالب و کار زیبایی یکی از اهالی فرهنگ در ذهن حاجی می‌ماند؛ «من هرچه فکر کردم بازار عربستان از خود چیزی ندارد؛ آنچه هست از کشورهای دیگر است. از عربستان چه چیزی ببرم که واقعا سوغات این سرزمین مقدس باشد و جنبه قداستش هم محفوظ باشد. دیدم به غیر از آب زمزم که در بسته‌بندی‌های کوچک تک‌نفره وجود دارد چیزی نیست». حاجی خودش می‌گوید «به امید این‌که روزی برسد زائران ما با جان‌ودل به فرموده رسول گرامی اسلام ﷺ جامه عمل بپوشانند. حضرت فرموده است: دوست دارم از مکه، آب زمزم برایم هدیه بیاورند». ص ۱۲۵

اخلاص در خدمت

حاجی روشن در همه سفرها آدم‌هایی را می‌دیده که بی‌منت و با اخلاص تمام به دیگر زائران خدمت می‌کردند. جالب آن‌که بارها شده که برخی از حاجیان با تندی به این آدم‌ها امر و نهی داشته‌اند که مثلاً چرا ساک مرا بر نمی‌داری؟ یا چرا غذایم را نیاورده‌ای؟ و... «غافل بودند از این‌که آن‌ها هم زائری مانند سایر زائرین هستند، اما خدمت در لباس ناشناس را برای خود توفیق می‌دانند و ناسازگاری‌های هم‌سفران را به جان‌ودل می‌خرند...» ص ۱۱۸

راز بی‌توفیقی

از سعادت بی‌نظیر حاج معطری خواندید، بهتر است از بی‌توفیقی زائری دیگر هم بخوانید و رازش را نیز بدانید؛ «شخصی همراه با دامادش به حج آمده بود. هنگامی که برای زیارت با هم به حرم می‌رفتند، داماد به خاطر روحیه معنوی که داشت در گوشه‌ای مشغول عبادت یا طواف می‌شد، اما پدرخانم ایشان مدام از لحظه ورود، دامادش را گم می‌کرد و دنبال پیدا کردن دامادش بود و به هر جایی سرکی می‌کشید و موفق به زیارت و عبادت نمی‌شد. در پایان هم خسته به هتل برمی‌گشت. بی‌توفیقی ایشان سبب شد هم‌سفران نسبت به او حساس شوند و در کار و شخصیت او دقت و تفحص کنند. بعداً معلوم شد که پدرخانم از رباخواران بوده و خداوند توفیق عبادت را از او سلب کرده است». ص ۱۱۲



بازار همه‌جا هست!

در یکی از سفرها با زائری روستایی هم‌سفر می‌شود که هیچ‌وقت به بازار نمی‌رفت و یکسره سرگرم عبادت بود. از آنجا که در روستاها برای سوغاتی حج ارزش بیشتری قائل‌اند، او متعجب می‌شود و علت را از او می‌پرسد و از جواب همراه با معرفت این روستایی متعجب می‌شود «گفت: تصمیم گرفته‌ام با خدا معامله کنم نه با بازار! می‌خواهم در این سفر که دعوت شده‌ام به عبادتم بپردازم. بازار همه‌جا هست...»

ص ۱۱۴

دشمنی با شیعه

ستیز آل سعود و وهابیت با شیعه، قصه‌ای مفصل و پر غصه دارد. نمونه‌اش خاطره حاجی از کتابخانه مسجدالنبی: «در مخزن کتابخانه در قسمت فقه، قفسه‌های آن قسمت را تقسیم به مذاهب اسلامی کرده بودند. در هر قسمتی که نگاه کردم، تعدادی کتاب بر مبنای اعتقادات آن مذهب موجود بود به غیر از قفسه شیعه که فقط یک جلد کتاب در آن بود آن هم به نام «الشیعه فی التاریخ» چون که قبلاً آن را مطالعه کرده بودم می‌دانستم این کتاب نه تنها درباره شیعه با صداقت نوشته، بلکه تعداد زیادی تهمت و افتراء هم به شیعه نسبت داده است. به مدیر کتابخانه مراجعه و اعتراض کردم: چرا از کتب شیعه در اینجا کتابی نیست؟! خیلی راحت جواب داد: ممنوع است.» ص ۱۳۱



یک توصیه

حاجی روشن توصیه می‌کند که پدر و مادرها از هزینه‌های آن چنانی برای برپایی مراسم عقد و عروسی بچه‌هایشان کم کنند و به‌جایش آن‌ها را به یک سفر عمره بفرستند «برخی از جوان‌ها آغاز زندگی‌شان را از کنار بیت‌الله شروع می‌کنند و با یک حالت خاص و سرشار از معنویت به این سفر روی می‌آورند و بر گرد کعبه مقصود به طواف مشغول می‌شوند...» چه خوب است والدین «آغاز زندگی نور چشمانشان را در راه کسب معنویت و زندگی مملو از ایمان به خدا به جریان بیندازند، نه این‌که در تالارها و سالن‌ها با عرضه کردن ناموس به جوانان هرزه و نگاه‌های آلوده...» ص ۱۱۹ ●



قرائت عجیب

زائران بیت‌الله الحرام قبل از سفر حج در جلسات توجیهی شرکت می‌کنند. احکام این سفر را می‌آموزند، قرائت نمازشان را تصحیح می‌کنند و... اما بخوانید خاطره بزرگواری را که در هیچ کدام از این جلسات شرکت نکرده بود و روز اول سفر، شکار حاجی روشن قصه ما می‌شود. «از او خواستم که حمد و سوره را قرائت کند. خواندن او مرا به حیرت واداشت؛ بسم‌الله رحیم... کَنَعْبُدُ کَنَسْتَعِينُ و الضالین... کَفَوْا اَحد صمد...» حاجی اما جوری برخورد می‌کند که اسباب دل شکستگی و یأس او فراهم نشود. اول از قصه زندگی‌اش می‌پرسد «در کودکی والدینم را از دست دادم و دست تقدیر مرا به شغل چوپانی کشاند. هر وقت هم که در روستا جلسه‌ای برگزار می‌شد و من برای یاد گرفتن کلمه‌ای نزدیک بزرگان روستا می‌شدم مرا از خود می‌رانند، به‌عنوان این‌که تو هنوز بچه‌ای و از آنجا که برای چوپانی به صحرا و دشت می‌رفتم، چوپان‌ها نماز را به من یاد دادند... در بزرگی هم خجالت می‌کشیدم از کسی بپرسم.»

حاجی در ادامه می‌گوید «ولی این پیرمرد با وجود کهولت سن در کمترین زمان متصور قرائت صحیح نماز را فراگرفت و خدا را بر این توفیق سپاسگزارم.» ص ۱۲۱

گل چین غدیری

به کوشش عبدالله نیازی

اشاره

در مجال کوتاه این چند صفحه به مناسبت عید سعید غدیر، افزون بر بازگویی چند نکته ناب و خواندنی درباره امیرالمؤمنین علیه السلام، رخدادهای غدیر و مفهوم بلند ولایت با چند کتاب هم درباره این موضوع آشنا می‌شویم:

و یک دلیل ساده اما استوار درباره ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام از کتاب «حساس‌ترین فراز تاریخ یا داستان غدیر» نوشته جمعی از دبیران:



امام همگان

خلیل‌بن‌احمد فراهیدی، دانشمند بزرگ و واضح دانش «عروض» درباره حضرت علی علیه السلام چنین گفته است «استغناء عن الكل واحتیاج الكل الیه، دلیل علی انه امام الكل؛ بی‌نیازی او از همه و نیاز همگان بدو، دلیل است که او امام همگان است.»

(داستان غدیر، ص ۲۸۲).

مفسران، نزدیک به سیصد آیه قرآن را در وصف و شأن اهل بیت و مقام بلند محبت و ولایت آنان تفسیر کرده‌اند.



آغاز سخن را با یکی از این آیات از «قرآن‌نامه» (ترجمه منظوم قرآن) نوشته آقای امید مجد، زینت می‌دهیم:

آیه ولایت

«انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاه و هم راکعون»

ولی شما هست یکتا خدای

همین سان فرستاده‌اش مصطفی

دگر مؤمنانی که اندر صلوات

به وقت رکوعش دهند زکات

به اجماع آرا مراد از ولی

در این آیه باشد امام علی



رویداد عظیم اعطای رسمی مقام ولایت و امامت بر حضرت علی (علیه السلام) در سرزمین «غدیر خم» رخ داد. درباره

این سرزمین چه می‌دانید؟

غدیر کجاست؟

این سرزمین در نزدیکی «جحفه» یکی از میقات‌های اطراف حرم مکه واقع شده است. جحفه دهکده‌ای بزرگ است که در راه مکه و مدینه قرار گرفته و محل جدایی حاجیان مدینه، مصر، عراق و نجد از دیگر حجاج است. «غدیر» به برکه و آب‌گیری می‌گویند که در ایام ریزش باران، از آب پر می‌شود و سپس رفته‌رفته، آبش کاهش می‌یابد و در تابستان با شدت یافتن حرارت هوا، به کلی از بین می‌رود. «خم» نیز شاید اسم شخص باشد یا این که اسم نی‌زار و درخت‌زاری است که در آن چشمه فرومی‌ریزد. سرزمین غدیر اکنون در ۲۲۰ کیلومتری مکه و نزدیک جحفه قرار دارد.

(مهدی رضایی، علی از غدیر تا شهادت، ص ۹).



حدیث «سفینه النجاه» را همه شنیده‌اید اما درباره این تشبیه زیبا و تفسیر آنچه می‌دانید؟

کشتی نبوت و ولایت

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیثی فرمود «مثل اهل بیت من همانند کشتی نوح است، کسی که بر آن سوار شود نجات می‌یابد و کسی که تخلف نماید غرق می‌شود.» از این تشبیه نکته‌هایی را می‌توان استفاده کرد:

۱. در هر دو، ناخدای کشتی، معصوم و برگزیده خدا بود.
۲. هر دو، وسیله نجات بودند.
۳. حضرت نوح (علیه السلام) قبل از خطر توفان و سیلاب مشغول کشتی‌سازی شد؛ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز قبل از بروز فتنه‌ها و انحرافات در هر فرصتی که پیش می‌آمد کشتی ولایت را به طرق مختلف به مردم معرفی می‌کرد.
۴. در آن زمان تنها نقطه امن، کشتی نوح بود... کشتی ولایت نیز چنین وضعی دارد و هیچ مکتب و آرمانی نمی‌تواند جایگزین مکتب اهل بیت شود.
۵. در داستان کشتی نوح کسانی که از دستورات آن حضرت سرپیچی کردند، غرق شدند؛ افرادی هم که از اطاعت اهل بیت سرپیچی کردند به انحراف و گمراهی رفتند و هلاک شدند.
۶. در کشتی نوح، اقلیت جامعه اهل نجات بودند، در کشتی ولایت نیز اقلیت اهل نجات‌اند.
۷. ...

(محمود اکبری، برداشت‌های تربیتی، ص ۶۸).



امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حق امیر بیان بود و صاحب عمیق‌ترین معانی در زیباترین جمله‌ها و به این سخن حتی غیرمسلمانان نیز اعتراف کرده‌اند

خطیب بزرگ

نرسیسان از علمای مسیحی که در سفارتخانه بریتانیا در بغداد مدتی مأمور بود، درباره عظمت علمی حضرت علی (علیه السلام) می‌گوید «اگر این خطیب بزرگ، علی در عصر ما هم‌اکنون بر منبر کوفه پا می‌نهاد، می‌دید که مسجد کوفه با آن همه پهناوری، از سران و بزرگان اروپا موج می‌زد، همه می‌آمدند تا از دریای سرریز دانش او سیراب شوند.»

(داستان غدیر، ص ۳).





در منابع تاریخی، گفته‌های بسیاری از پیامبر اکرم ﷺ داریم که با اشاره به موقعیت معنوی امیرالمؤمنین ﷺ بر فضیلت‌های آن حضرت و وصی بودن ایشان تأکید کرده‌اند.

ویژگی‌های علی ﷺ از دیدگاه رسول خدا ﷺ

آن حضرت در گفتاری به دخترشان فاطمه ﷺ می‌فرماید «ای فاطمه! آیا خشنود نیستی من تو را به همسری کسی در آوردم که اسلامش پیش‌تر از دیگران و دانشش بیشتر از همگان است؟ به راستی، خدای تعالی به اهل زمین توجه فرمود و از میان ایشان، پدرت را برگزید و او را پیامبر قرار داد. بعد دوباره به آن‌ها توجه فرمود و از ایشان شوهرت را برگزید و او را وصی قرار داد». سپس رسول خدا ﷺ فرمود «ای فاطمه! به راستی برای علی فضیلت‌هایی است که هیچ‌کس آن را ندارد؛ تو که بانوی زنان بهشتی، همسر او هستی. دو نتیجه و زاده رحمت، حسن و حسین که فرزندان ما هستند، فرزندان او هستند. برادرش جعفر بن ابی‌طالب کسی است که با دو بال در بهشت آراسته گردیده است و با فرشتگان هر کجا خواهد، پرواز کند. علم اولین و آخرین نزد اوست. او نخستین کسی است که به من ایمان آورد. او آخرین کسی است که هنگام مرگ، با من دیدن می‌کند. او وصی من و وارث همه ما اوصیاست».

(شیخ مفید، ارشاد، ترجمه و شرح سید هاشم محلاتی، ج ۱، ص ۳۶).



استاد شهید مرتضی مطهری رحمه الله شیفته و دل‌باخته امیرالمؤمنین ﷺ بود و در میان آثارش فضیلت‌های بی‌شمار حضرت علی ﷺ به شکلی ممتاز رخ می‌نمود.

قانون خدا تعطیل‌بردار نیست

علی ﷺ چقدر حساسیت نشان می‌دهد که قانون خدا تعطیل‌بردار نیست؛ ولو در مورد فرزند خودم. می‌شنود که عبدالله بن عباس، پسر عمومی عزیز و مورد احترامش که واقعاً هم از جهاتی مرد بزرگی بوده، ولی خوب معصوم نبوده، اشتباهی کرد مرتکب خطایی شده. به علی خبر

دادند که ابن عباس پسر عمومی بزرگ تو، دانشمند و عالم تو، سیاستمدار و مورد اعتماد تو از بیت‌المال تصرفی کرده است؛ از آن تصرفاتی که امروز اصلاً کسی آن‌ها را به حساب نمی‌آورد. علی ﷺ نامه‌ای نوشته که این نامه در نهج‌البلاغه هست: پسر عباس! من از تو دیگر انتظار نداشتم. به خدا قسم، اگر چنین و چنان بشود و اگر چنین بکنی، با آن شمشیری که به هر کس زدم یکسره به جهنم رفت و حساب و کتابی ندارد، تو را آدم خواهم کرد. بعد می‌گوید پسر عباس! به خدای عالم قسم، اگر حسن و حسین هم چنین کاری بکنند با همین شمشیر من زنشان!

(پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۸۳).



هرکس از هر قوم و نژاد، با اندیشه و منش امیرالمؤمنین ﷺ آشنا شده است، معرفت و ارادتش را کتمان نکرده است. حضرت علی ﷺ در میان غیرمسلمانان نیز بسیار محبوب و ستایش‌برانگیز است.



نامدارتر و برتر

سلیمان کتانی دانشمند مسیحی لبنانی در توصیف ویژگی‌های حضرت علی ﷺ می‌نویسد «در میان نخستین مهاجران، علی بن ابی‌طالب از همه نامدارتر و برتر بود. کسانی که در انجام فتوحات و تحقق پیروزی نقش عمده‌ای داشتند، بسیار بودند، اما از آن میان علی بن ابی‌طالب بیش از همه در دل پیامبر ﷺ جا داشت؛ زیرا تربیت شده او و یار، مشاور، صاحب‌جدا بی‌ناپذیر، برادر و همسر دخترش فاطمه‌زهرا بود که از همه کس برای او عزیزتر بود... او نخستین کسی بود که ایمان آورد و تواناترین مدافع دین و دلیرترین مبارز، پایدارترین جنگاور، هوشمندترین حادثه‌پرداز و شیواکوترین دانشمند سخنور بود».

(امام علی ﷺ مشعلی و ذری، ص ۳۴).

همه مسلمانان، حدیث مشهور من کنت مولاه را باور دارند ولی درباره معنای مولی با شیعیان اختلاف نظر دارند. در این باره این ماجرا را بخوانید:

استدلال ساده ولی محکم

از عالم تونسسی پرسیده بود: حدیث غدیر را که پیامبر رویاروی هزاران مسلمان فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» قبول دارید؟

گفته بود: البته، اتفاقاً من تفسیر نوشته‌ام و به مناسبت آیه ۶۷ سوره مائده، درباره آن حدیث سخن گفته‌ام.

و بعد کتابش را نشان او داده بود که نوشته «شیعیان، معتقدند این حدیث (غدیر) به روشنی صراحت بر صحت خلافت سید ما علی (کرم‌الله وجهه) به جای پیامبر ﷺ دارد، ولی این عقیده با نظر اهل سنت مخالف است، پس لازم است دست از ظاهر آیه برداشت و معنای «مولی» را دوست و یاور گرفت».

پرسیده بود: پس اصل ماجرا را قبول دارید؟

گفته بود: بله اگر رخ نمی‌داد که این همه عالم و محدث، آن را در کتاب‌هایشان نمی‌آوردند.

سپس با این استدلال، محکومش کرده بود: آیا شایسته

است پیامبر ﷺ آن جمعیت عظیم راه، آن همه اصحاب راه، آن همه پیرمرد و پیرزن را زیر آفتاب داغ نگه دارد. برایشان خطبه طولانی بخواند. پیش از نام بردن از علی از آن‌ها به اولویت خویش در تمام امور، حتی بر خودشان اعتراف بگیرد. بعد دستور بدهد که به علی با عنوان امیرمؤمنان سلام کنند و منظورش فقط سفارش دوست داشتن علی ﷺ باشد؟!

(علی قهرمانی، بر که آسمان، به نقل از دکتر محمد تیحانی، با راستگویان، صص ۶۱-۵۸).

(انسان ۲۵۰ ساله) کتابی است که سخنان مقام معظم رهبری درباره امامان معصوم در آن گرد آمده است. این کتاب سرشار از نکته‌های ناب و خواندنی است و داشتن و خواندنش بر همگان لازم.

نمونه کامل

اگر فرض کنیم که پیغمبر در این اعلان (واقعه غدیر) که حتماً این اعلان انجام گرفته و این جمله (من کنت مولاه...) از زبان پیغمبر صادر شده، اگر فرض کنیم نمی‌خواست



بازگشت

درباره رخداد غدیر شاید برخی تصور کنند که این واقعه به درستی در تاریخ گزارش نشده است، اما حقیقت غیر از این و از نکته‌های عجیب تاریخ اسلام است. حدیث غدیر را ۱۲۰ صحابی، ۸۴ تابعی و ۳۶۰ عالم اهل سنت نقل کرده‌اند و هیچ‌کدام از رویدادهای تاریخ اسلام این اندازه روایت کننده ندارد.

گزارش کامل

باید گفت که روایان بسیاری از اهل سنت و تشیع، حدیث گران قدر غدیر را در کتاب‌های خود آورده‌اند. گردآوری اسامی روایان حدیث غدیر که نتیجه زحمات فرزانه‌گانی چون میر حامد حسین و علامه امینی است، اثبات می‌کند که هیچ حدیث نبوی به اندازه حدیث غدیر، روایت کننده ندارد. کتاب‌های بسیاری نیز درباره بحث‌های رجالی و تاریخی مربوط به سند حدیث غدیر نوشته شده که از بهترین آن‌ها می‌توان به کتاب‌های عباقت‌الانوار و الغدیر اشاره کرد. هم‌چنین تاریخچه مفصلی از اسناد و روایان حدیث غدیر تدوین شده و جنبه‌های اعجاب‌انگیز آن در زمینه‌های اسناد و رجال تبیین گردیده است؛ برای مثال «ابوالمعالی جوینی» می‌گوید: در شهر بغداد، در دست صحافی یک جلد کتاب دیدم که بر آن چنین نوشته بود: جلد ۲۸ از اسناد حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» و بعد از این جلد، مجلد ۲۹ خواهد بود. ●

(گلبرگ معرفت، شماره ۴۷، ص ۱۶۶).

رسول خدا ﷺ حکومت بلافصل امیرالمؤمنین را بیان کند، حداقل این بود که می‌خواست موالات و پیوند و رابطه عمیق مسلمین با امیرالمؤمنین و با عترت خود را در این بیان استقرار ببخشد و تثبیت کند... امیرالمؤمنین را به عنوان یک نمونه معرفی می‌کند که مردم چه مردم آن زمان، چه مردم نسل‌های دیگر با او پیوند برقرار کنند، رابطه داشته باشد. حالا گیرم به عنوان خلیفه بلافصل بعد از پیغمبر هم عملاً نشد و بعد از گذشت ۲۵ سال جانشین شد، بالأخره که خلیفه پیغمبر شد، بالأخره که مقام امامت او تثبیت شد، بالأخره که همه مسلمان‌ها او را به عنوان آن فردی که پیشوای جامعه است قبول کردند. این خصوصیت، این پیوند، این رابطه، همه مسلمان‌ها را نسبت به شخصیتی که همه قبول دارند که خلیفه پیغمبر است، منتها بعضی می‌گویند خلیفه بلافصل پیغمبر، بعضی معتقدند نه، خلیفه بعد از ۲۵ سال، این شخصیتی که همه مسلمان‌ها او را به عنوان جانشینی پیغمبر قبول دارند باید برای همه مسلمان‌ها به عنوان یک الگو، یک مسطوره^۱ کامل از انسان اسلامی، جاودانه بماند و پیوند میان او و میان مسلمان‌ها باید تا ابد به عنوان یک رابطه فکری، رابطه اعتقادی، رابطه عاطفی، رابطه عملی باقی بماند. امیرالمؤمنین با این دیدگاه دیگر فقط متعلق به شیعیان نیست؛ متعلق به همه مسلمان‌هاست.

۱. نمونه

(انسان ۲۵۰ ساله، ص ۵۳).





اگر شهید نباشد...

اگر شهید نباشد، خورشید طلوع نمی‌کند و زمستان سپری نمی‌شود.

اگر شهید نباشد، چشمه‌های اشک می‌خشکد، قلب‌ها سنگ می‌شود و دیگر نمی‌شکند، و سرنوشت انسان به شب تاریک شقاوت و زمستان سرد قساوت، انتها می‌گیرد.

[اگر شهید نباشد] امید صبح و انتظار بهار، در سراب یأس گم می‌شود...

اگر شهید نباشد یاد خورشید حق در غروب قلب فراموش می‌گردد و شیطان جاودانه کره زمین را تسخیر می‌کند. ●

(شهید مرتضی آوینی)

یادداشت‌های آشنا

فرزند عصمت خداداد

بتول رضوانی

روش کودکی بخواید گذشت کند، از سر ضعف است. از طرفی اگر از گذشته کینه داشته باشد و بخواید تصمیم بگیرد، حس انتقام‌جویی راه انتخاب درست را می‌بندد و داوری من در آن لحظه، روی تصمیم‌سازی آینده او اثرگذار است. شاید بهتر است صبر کنم تا با هم کنار بیایند. چند لحظه بعد، انگار نه انگار که دعویابی بینشان بوده که چشمم به تلویزیون می‌افتد. تصویر خانه‌ای ساده و پیرزنی که کوله‌بار تجربه، پشتش را خم کرده، روسری سبز سیدی به سر و داغ سرخی به دل دارد. مادر عالی‌ترین مقام اجرایی کشور، اکنون برایش روضه‌خوانی می‌کند. سیده عصمت خداداد حسینی مادر شهید ابراهیم رئیسی.

کاش می‌دانستم با ابراهیم کوچک، چطور بازی می‌کرد؟ چگونه اختلاف دو برادر را برطرف می‌کرد که باعث شد سید ابراهیم رئیسی در یک دوراهی شدیداً سخت، از سود خود صرف‌نظر کند و اتهامات رقیب انتخاباتی خود را بی‌پاسخ بگذارد؟

جواب سؤالم در یک کلیپ گفت‌وگو با این بانوی تأثیرگذار، پیدا می‌شود؛ هنگامی که از ایشان می‌خواهند برای جوانان دعا کنند و او بعد از دعا، توصیه می‌کند که پشت به پشت هم بدهید. درود بر تمام مادران شهیدپرور.

«ما ما ن! داداش به من آجره نمی‌ده.»
این فریاد آرمان کوچولو برای دادخواهی من از برادر بزرگ‌ترش روح‌الله است. اسکاچ پر از کف را در سینک ظرف‌شویی رها می‌کنم و به سراغشان می‌روم. بین دعوی دو تا شازده پسر، من باید داوری کنم که یک اسباب‌بازی چطور بین دو نفر تقسیم شود؛ مشکل همیشگی، منابع محدود و تقاضای افزون.

آسان‌ترین راه این است که به فرزند بزرگ‌تر بگویم به نفع بچه کوچک‌تر، کوتاه بیاید. در این صورت با اکراه یا اجبار، اسباب‌بازی را به برادرش می‌دهد، اما برای یک‌لحظه سوار ساعت خیال می‌شوم و به آینده می‌روم: روح‌الله مدیر یک شرکت بزرگ است و در یک محذور اخلاقی قرار گرفته و باید بین سود خود یا سود رقیبش یکی را انتخاب کند. اگر بر طبق همان



وحشت‌زده از خویش

مریم رجبی

ابراهیم پیامبر بت‌شکن!

وقتی ابراهیم خلیل‌الله را در آتش افکندند و ایشان، ایستاده بر بلندای حقانیت، سرد و سلامت و سربلند از میان شعله‌ها سر بیرون آورد، عده‌ای ایمان آوردند و برخی باز، این موضوع را سحر و جادو خواندند و گفتند که شگرتش بوده و...
تازبان‌های دروغ و تهمت چیزی از باورهای ابراهیم نکاست و روزبه‌روز بر ایمان و یقین او و یارانش افزوده شد.

و اما خدا هست!

نه در آسمان نشسته بر روی کرسی، نه در روی طاقچه‌های خاک‌خورده به هنگام استخاره و ازدواج و مرگ، و نه فقط میان مسجدها و در دل شب‌ها؛ که در لحظات مستی دشمن از پیروزی رسانه‌ای، که در همه‌جا تبلیغ‌ها و تلقین‌ها، که حتی با سوختن آبرو بدهد و قدرتش را به رخ کفرپیشگان بکشد که حیرت‌زده خیر، وحشت‌زده از خویش برخیزند.

و خدا خودش نقاشی کرد

عبدالله نیازی

برادر من محمد مهدی رفته بود حرم امام رضا (علیه السلام) نماز جعفر طیار خوانده بود و از امام رئوف، خالصانه خواسته بود که همسری شایسته، روزی زندگی اش بشود. گفته بود دوست دارم اگر مورد عنایت و اجابت قرار گرفته‌ام، نشانه‌ای هم ببینم. از سفر مشهد که برمی‌گردد و اولین جایی که می‌رود خواستگاری و می‌پسندد، اسم عروس را که می‌پرسد می‌گویند: فاطمه سادات، فامیلش هم رضویان.

در این سال‌ها برکت این ازدواج و خوبی‌های این عروس که در نسب سیادت به امام رضا (علیه السلام) می‌رسد، زبانزد بستگان است.

درباره مدافع حرم، شهید مصطفی صدرزاده هم می‌فهمم بچه که بوده روز تاسوعا از هوش می‌رود. مادرش همان لحظه او را نذر قمر بنی هاشم می‌کند... و همه می‌دانیم که مصطفی، آبان ۹۴ درست ظهر تاسوعا در سوریه به شهادت می‌رسد.

تعداد لشگر طالوت، لشگر بدر و لشگر حضرت حجت (علیه السلام) ۳۱۳ است و ابجد کلمه جیش (لشگر) هم می‌شود ۳۱۳.

در ماجرای سید محرومان و شهدای خدمت هم عددها و نشانی‌ها پر از رمز و راز بود، پر از شگفتی، پر از استعاره و به شکلی عجیب دست به دست هم داده بود تا ما بفهمیم این اتفاق، فقط نقاشی خداست برای

آدم‌های خالص و خاص خودش.

این که آیت‌الله رئیسی هشتمین رئیس‌جمهور ایران باشد، روز تولد امام هشتم به مسئولیت بنشیند، روز ولادت امام هشتم هم پایان مسئولیتش با شهادت رقم بخورد، این که از آن کوه‌های پر مه، هشت شهید بیاورند. بعد پیکر مطهر این خادم‌الرضا را در آغوش هشتمین امام دفن کنند، با هیچ محاسبه دنیایی جور در نمی‌آید و ابرارایانه‌های دنیا هم نمی‌توانند برایش منطقی دنیایی بتراشند.

تازه توالی هشت‌ها پایان ماجرا نبود و ما نمی‌توانستیم برای دفن در تاریخ شیک و خوشگل ۱۴۰۳/۳/۳ نیز «اتفاق» را بهانه کنیم، وقتی می‌خواندیم که رئیسی ۳ سال رئیس‌جمهور بود، ۳ سال در مسند قوه قضاییه نشست و ۳ سال در تولیت آستان قدس رضوی، و بعد می‌فهمیدیم که حروف ابجد «سید ابراهیم» هم می‌شود ۳۳۳. بعد حکمت ۳۳۳ نهج البلاغه را مطالعه می‌کردیم که ویژگی‌های مؤمن را شمرده و می‌دیدیم که چقدر با سیره این سید می‌خواند!

حالا که یقین کردیم به این سنگ تمام گذاشتن خدا، خیلی هم مهم نیست که بدانیم رئیسی ۶۳ سالگی پرکشید مثل شهیدانی چون حاج قاسم، فخری‌زاده،

ایرلو، زاهدی و از همه مهم‌تر مثل شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین

در ۶۳ سالگی. ●



ابراهیم بتشکن تا روزگار ابراهیم رئیسی، حاصل سال‌ها رنج و کوشش و تربیت رسولان الهی بوده است که گوهر عقل را به ذهن‌ها هدیه دادند. بلوغ عقلانی مردم از نشانه‌های ظهور حضرت حجت (علیه السلام) است و این یعنی ما در میان دقایق ظهور زندگی می‌کنیم ان شاء الله

ابراهیم رئیسی سال ۱۴۰۳

قرن‌ها بعد ابراهیم دیگری از نسل همان بتشکن در آتش سوخت و جان به جان آفرین داد. اما هیچ‌کس از مردمان قومش نگفت که اگر ابراهیم بر حق بود، چرا در آتش سوخت و شعله‌ها سرد نشد؟! مردم، پیکر پرسوز او را در میان بهت و تعجب دیگران، با شکوه و جلال در بهترین مکان‌ها به آغوش مهربان‌ترین‌ها سپردند. تفاوت مردم و تغییر حال و باورش‌ان از زمانه



برادران ناشناخته

تصویر این دو برادر بعد از شهادت اخوی مشهورشان دست به دست چرخید و این سخن به یقین رسید که می‌توان چهل و چند سال برادران دادستان کل کشور، تولید آستان قدس رضوی، ریاست قوه قضاییه و رئیس‌جمهور بود، ولی ناشناخته ماند؛ البته اگر آن برادر، سید ابراهیم رئیسی باشد، یکی از این اخوی‌ها گفته بود «در محله‌مان هم کسی نمی‌دانست من برادر رئیس‌جمهورم!».



مثل رجایی...

«بهشت را به بها می‌دهند، نه به بهانه» و او چه خوب و زیبا بهای رجایی شدن و بهشتی شدن را پرداخت.



شهیدان زنده

شهید خدمت به همه نشان داد که ایران بزرگ برای پایداری‌اش و انقلاب برای استمرارش بیش از هر کس به شهیدان زنده نیاز دارد.

تلنگرهای آشنا

از نکته‌های ساده، ساده نگذریم، حتی درهای بزرگ با کلیدهای کوچک باز می‌شوند.



پرسش جالب

بعد از شهادت آیت‌الله رئیسی، روحانی اهل سنت الجزایری با انتشار تصویر قرآن به دست گرفتن رئیس‌جمهور ایران در سازمان ملل، مخاطبانش را با این پرسش روبه‌رو کرد: «می‌توانی [به من یک رئیس دولت از کشورهای عربی معرفی کنی که در سازمان ملل، قرآن را بالا برده باشد؟».

آن‌هایی که شک دارند

خیلی‌ها تصاویری را که از منزل کوچک و ساده مادر رئیس‌جمهور منتشر شد، باور نکردند!

آن‌هایی که شک دارند این هم نشانی‌اش: مشهد مقدس، میدان امام حسین (علیه السلام) خیابان ایثارگران، ایثارگران ۲۰.





دستشان بازتر می شود

آیت‌الله مصباح رحمته به نقل از استادشان حضرت آیت‌الله بهجت رحمته می‌فرمود:
 اولیای الهی وقتی از دنیا می‌روند، دستشان بازتر می‌شود و کارهایی می‌توانند بکنند که در دنیا نمی‌توانستند.
 امثال عمار انقلاب آیت‌الله مصباح، مالک اشتر آقا حاج قاسم و شهید خدمت ایران رئیسی عزیزمان از اولیای الهی هستند. بی‌شک، در آن عالم دستشان بازتر و گره‌گشایی‌شان بیشتر است؛ خیالتان راحت! آن‌ها همیشه سربازان ولایت و نظام اسلامی باقی می‌مانند.



من و رئیسی

رئیسی فاصله میان مردم و جایگاه ریاست‌جمهوری را آن‌قدر کم کرد که خیلی‌ها در گوشی‌شان عکسی اختصاصی داشته باشند برای نشان دادن به همه با عنوان «من و رئیسی» و حالا البته «من و شهید رئیسی».

یک تار...

یک تار عمامه خاکی او می‌ارزد به کیلومترها عمامه انگلیسی.



اگر سگ‌ها رقصیدند

وقتی صهیونیست‌ها، داعشی‌ها و چندتایی سلطنت‌طلب در شهادت رئیس‌جمهور و همراهانش رقصیدند و شادی کردند، کاربر مسیحی لبنانی با این جمله جوابشان را داد «اذا رأیت الکلاب تتراقص لقتل احد، فاعلم انه اسد؛ اگر دیدی سگ‌ها در مرگ کسی رقصیدند، بدان اون شیر بوده است».



رفت پیش امام رضا علیه السلام

به پیرمرد دست‌فروش که بالای بساطش حوالی حرم، پوستر رئیس‌جمهور شهید را می‌چسباند، گفتم: خدا قوت! آه کشید و گفت: همه کسمان بود، پرپر شد... یک نفر بود غممان ره موخورد همویم رفت پیش امام رضا... ●

رئیس جمهور مهم بود که چه کسی سرتیم ایشان باشد. به همین دلیل هم شهید سیدمهدی موسوی را برگزیدند. سید مهدی شب و روز نداشت و هم‌وغم خود را معطوف کرده بود که سفرهای آیت‌الله رئیسی با دقت و منظم انجام شود. شهادت، پاداش زحمات، اخلاص بالا، تعهد نسبت به کار و سخت‌کوشی سیدمهدی و آیت‌الله رئیسی بود.

صدش را گذاشت

فاطمه زهرا موسوی (دختر بزرگ شهید)

● همه فکر می‌کنند نظامی‌ها آدم‌های خیلی جدی هستند، اما اصلاً این طور نیست. مهر پدرم و رقت قلبش مثال زدنی بود. پدرم نه فقط تکیه‌گاه ما که تکیه‌گاه یک فامیل بود. بعد از شهادتش فهمیدیم که چه گره‌هایی را باز کرده، خیلی‌ها آمدند و از گره‌گشایی‌های پدرم می‌گفتند، حتی از شهرهای دیگر. آدم‌هایی که ما اصلاً آن‌ها را نمی‌شناختیم.

● از وقتی کلاس ششم بودم، پدرم هر سال اربعین ما را به کربلا می‌فرستادند. نه فقط ما که بانی سفر دیگران هم می‌شدند و می‌گفتند: ثواب زیارت شما برای من هم می‌شود. به جای من هم زیارت کنید، اما خودش حسرت به دل می‌ماند و نمی‌توانست با ما بیاید و می‌گفت: من اینجا وظیفه دارم و باید باشم و کارهای مهم‌تری دارم. پدرم همیشه می‌گفت: هر کسی هر جایی و هر موقعیت و پستی که هست باید صدش را بگذارد و خودش هم در محافظت از رئیس‌جمهور صدش را گذاشت.

محافظ شخصیت نظام

محمد مهدی همت (فرزند شهید ابراهیم همت)

شغل؟! نه، حفاظت شخصیت که شغل نیست، معامله است؛ جان که سهل است، دنیا، آبرو، آرزو و حتی خانواده خود را برای شخصیتی که امید رهبری، نظام و مردم است، فدا می‌کنی و درازای آن گمنامی می‌خری! چه معامله پایاپایی! علاقه من به این شیرمردان از گذشته بود، اما برادری من با آن‌ها از آشنایی با سیدمهدی جان گرفت؛ مردی که حاج جواد تعریف می‌کرد در مأموریتی لگنش شکسته، اما ۴۸ ساعت به روی خودش نمی‌آورده تا به وظیفه‌اش عمل کند، مأموریتی که وقتی به روی سیدمهدی آوردم با لبخند از آن تعریف می‌کرد. دلم مجاله شد، پرسیدم به چه قیمتی؟! خندید و دیالوگ بادیگارد را تکرار کرد: «ما محافظ شخصیت نظام هستیم، بادیگارد نیستیم!».

بادیگارد نیستیم!

به یاد شهید سید مهدی موسوی

شهادت، پاداش اخلاص او بود

سرلشکر محمدعلی جعفری (فرمانده قرارگاه فرهنگی بقیه‌الله الاعظم علیه‌السلام)

شهادت واقعاً حق آقا سید ما بود، من حدود ۱۵ سال با سردار سیدمهدی موسوی آشنایی داشتم، او در یک مقطع جانشین تیم حفاظت من بود، ولی پس از حدود چهار یا پنج سال به‌عنوان مسئول ارتقاء پیدا کرد. من ارادت ویژه‌ای به آقا سید داشتم، هر چه که او توصیه می‌کرد را می‌پذیرفتم و این ناشی از دلسوزی، اخلاص و تعهد او نسبت به کار و توجه و رعایت نکات و مسائل خاص بود.

نوع رفتار سیدمهدی در هنگام فعالیت موردپسند آیت‌الله رئیسی بود، چون او بسیار مردم‌دار بود و به مردم توجه می‌کرد، این ویژگی یعنی توجه بسیار زیاد به مردم در آیت‌الله رئیسی هم برجسته بود و تأکید داشتند که به مردم بی‌احترامی و بی‌اعتنایی نشود، از همین جهت بسیار برای



آقازاده بود، اما آقازادگی نکرد...



• اوایل، خیلی‌ها سنت‌شکنی‌های صمیمانه و رفتارهای ساده‌زیستانه امام جمعه را رفتارهایی «پوپولیستی» تعبیر و تلقی می‌کردند. عده‌ای می‌پرسیدند: «چرا و به چه علت باید از این رفتارهای جدید ذوق‌زده شویم؟!» مسئله‌ای که منادیان آن نمی‌دانستند که این شیوه مثبت و امیدوارکننده، اتفاقاً ذوق‌زدگی هم دارد؛ چراکه، عادت اجتماعی و سیاسی بسیاری از مردم از یکسو و رفتار قاطبه مدیران، حتی مدیران عادی شهری و استانی و کشوری از سوی دیگر، از دیرباز بر اصل «دیده نشدن»، «افتابی نشدن در بین مردم» و «گریز از جامعه» استوار بوده و هست و در چنین فضایی، رفتارهای «مردم‌مدارانه» شخصیتی بی‌نظیر همچون آیت‌الله آل‌هاشم، نوبرانه‌ای مبارک، در قحطی، صمیمیت‌های این‌چنینی میان «مردم و مسئولان» به شمار می‌رفت که صدالبته مایه امیدواری و ذوق‌زدگی هم بود.

مردم و رسانه‌ها، دست‌کم طی دهه‌های اخیر، نمونه‌هایی از این دست تعاملات و حضورهای بی‌تکلف و بی‌پیرایه مسئولان در میدان و میان مردم را نه‌تنها به یاد نداشتند، بلکه به جهت حاکمیت برخی مناسبات غلط و خزیدن مدیران در پستوی حصار مدیریتی و دوری از مردم، همواره ملاقات و رویارویی با مسئولان، رؤیایی نامحقق و ناممکن برای آنان به شمار می‌رفت.

• شهید آل‌هاشم «آقازاده» معنوی، مذهبی تمام‌عیار تبریز و آذربایجان بود، اما هیچ‌گاه آقازاده‌پروری نکرد؛ کسی فرزندان برومندش را دور و بر او و اصحاب ثروت و قدرت ندید. منصبی را برای ایشان به غنیمت نگرفت، حتی دو بار مانع از صدور حکم مدیرکلی جهاد استان به نام یکی از برادرانش و مدیرکلی صداوسیما استان برای برادر دیگرش شد تا متهم به سوءاستفاده از جایگاه سیاسی، معنوی‌اش نشود؛ او این‌گونه عنوان «سید شریف» را از مردم تبریز و آذربایجان هدیه گرفت و سرآمد ایران شد! لباس روحانیت و جایگاه امامت را نمادی برای وحدت‌آفرینی و اعتمادسازی میان مردمی قرار

داد و شهید فقید، آل‌هاشم، این‌گونه به توصیه و خواسته زعیم عالی‌قدر خود، یعنی تلاش برای ایجاد وحدت در بین آحاد جامعه، هنرمندانه عمل کرد.

• شهید آل‌هاشم، قدیس نبود، دست‌کم، ادعای قدیس بودن نداشت؛ امام جمعه‌ای بود که امامت و هدایت و زعامت را با چاشنی خادمی بی‌پیرایه و بدون تکلف، به میان مردم خیابان و کوچه و بازار برد. با آن‌ها نشست، راه رفت، خندید و گریست، حرفشان را شنید، با دردهایشان همدلی کرد. اعتماد عمومی را بازسازی کرد. مرجع عام و مرضی‌الطرفین بسیاری از دعوای سیاسی و مدیریتی در استان شد و شیوه‌ای جدید از مدیریت، از جنس حاکمیت عالی‌ه نظام در آذربایجان شرقی را بنیان نهاد و در نهایت، با عروج شهیدانه‌اش، «ایران و آذربایجان و تبریز» را در اشک و ماتم و حسرت غرق کرد. سطحی که او از شیوه مدیریت و زعامت معنوی در ایران و آذربایجان به یادگار گذاشت، بدون تردید ناب‌ترین و اصیل‌ترین شکل مردم‌داری و حکومت‌داری بود، روحش شادا!

او دیپلماسی مقاومت را راهبری می‌کرد

سخنان سرلشکر سلامی در دیدار با خانواده شهید امیر عبداللهمیان



نزدیک با ایشان و وزارت امور خارجه در ارتباط بودیم. یکی از ویژگی‌های مثبت او این بود که دیپلماسی کلاسیک و متعارف و از سوی دیگر دیپلماسی مقاومت را نیز به خوبی می‌شناخت و آن را راهبری می‌کرد. در حوزه دیپلماسی ترکیب کردن نجابت، اخلاق، مهارت و اقتدار بسیار مشکل است؛ چراکه عموماً دنیای سیاست برخلاف دنیای نظامی، بسیار رمزآلود و پیچیده است؛ بنابراین در این عرصه باید قدرت بازی خوانی بالایی داشته باشید تا بتوانید دشمن و دوست خود را به خوبی بشناسید و از سوی دیگر با قدرت اقناع و چانه‌زنی بالا بتوانید منافع ملی را نیز حفظ کنید. شهید امیر عبداللهمیان چنین بود.

● حتی دشمنان ما به صداقت ایشان باور داشتند؛ به همین دلیل نیز حرف‌های ایشان نافذ بود. همچنین شهید امیر عبداللهمیان بسیار شجاع بود و از شجاعت فردی و سیاسی بهره می‌برد، به‌عنوان مثال از رفتن به کشورهایمانند لبنان و سوریه و اینکه از ناحیه دشمنان اتفاقی برای او بیفتد، ترس و اهمه‌ای نداشت و از سوی دیگر شجاعت سیاسی بالایی در شخصیت شهید وجود داشت که با همه افراد جبهه مقاومت دیدار کرده و از مواضع انقلابی قاطعانه صحبت می‌کرد، در حالی که در عالم دیپلماسی گاهی صحبت‌های انقلابی کردن، سخت است؛ چراکه دیپلمات‌ها عموماً باید با قواعد و پروتکل‌های بین‌المللی صحبت کنند، اما ایشان همواره فراتر از استانداردها عمل می‌کرد و قواعد انقلاب را در عالم سیاست به کار می‌برد.

● در مراسم بزرگداشت و ترحیم شهید الله‌دادی که در لبنان به شهادت رسیده بودند، زمانی که من سخنرانی داشتم، شهید امیر عبداللهمیان در کنار شهید حاج قاسم سلیمانی در ورودی این مراسم ایستاده بودند که نشان می‌دهد ایشان تا چه اندازه به جبهه مقاومت نزدیک بود.

● به هر حال انسان دیر یا زود این دنیا را ترک می‌کند، اما وقتی با این شکوه و عظمت، یک ملت برای آن‌ها اشک ریخته و یک دنیا به احترام آن‌ها بلند می‌شود، نشان می‌دهد آن‌ها چه شخصیت‌والایی داشتند. این شهادت‌ها آن قدر عظیم و مؤثر است که اراده‌های ناپاک و شوم را به زودی و به سرعت می‌شکند و همه را به کرنش وادار کرده و رفتارها را تغییر می‌دهد.

● ایشان شخصیت بسیار کاملی داشتند و نبوغ فکری، دانش سیاسی و مهارت دیپلماسی از ویژگی‌های این وزیر شهید بود. دیپلماسی، ترکیبی از هنر، مهارت، دانش و شخصیت است و شهید امیر عبداللهمیان همه ویژگی‌های متناسب در حوزه دیپلماسی را داشت؛ یعنی در هر هیئتی با هر مقامی و در هر موقعیتی قرار می‌گرفت، دقیقاً با زبان و ادبیات لازم و متناسب با طرف مقابل خود برخورد می‌کرد. به‌عنوان مثال اگر در مقابل قدرت‌ها قرار می‌گرفت با زبان اقتدار و اگر با ضعفا روبه‌رو می‌شد، با زبان حمایت و پشتیبانی سخن می‌گفت.

● من با ایشان در جلسات شورای عالی امنیت ملی کنار یکدیگر می‌نشستیم و علاقه زیادی به این وزیر شهید داشتم. در سال‌هایی که ایشان وزیر امور خارجه بودند از





چند یادداشت کوتاه

خیالتان راحت آقای رئیس‌جمهور!

۱. رئیسی تعطیل‌بردار نبود. در حضور لحظه‌لحظه‌اش خستگی نمی‌شناخت. ثانیه‌های مُرده و وقت‌های تلف‌شده نداشت. اهل استخر و استراحت و تعطیلات آخر هفته و کیش و اسکی نبود. تعطیلات را نه فقط بر خود که بر مدیرانش هم حرام کرده بود.

۲. رئیسی اهل اخلاص بود. به کارش آب نمی‌بست. برای رأی دوره بعد، مقداری ریا و تظاهر قاطی کارش نمی‌کرد. سنت خدا را خوب می‌شناخت که اگر کسی کارش را برای خدا خالص کند، خدا خود آن کار را ضربدر ده می‌کند؛ «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا».

سنت‌های خدا را می‌شناخت

سید مهدی سیدی

شهید رئیسی در دوره کوتاه سه‌ساله، مدلی از عمل سیاسی را به ظهور رساند که مدل‌های پیشین را بی‌اعتبار کرد. رئیسی فقط هزار روز بر صندلی پاستور تکیه زد؛ و البته کمتر نشست و بیشتر ایستاد و پیمود (۴۰ هزار کیلومتر سفر استانی) او ده‌ها برابر بیشتر از ظرفیت زمانی سه سال، برای کشور کار کرد. برای این ظرفیت‌سازی متراکم دو دلیل موجود است:

قدرت خون

کمیل خجسته

عکس منزل مادر رئیس جمهور شهید را دیدید؟ احتمالاً به واسطه ملاقات‌هایی که در منزل شهید رئیسی صورت می‌گیرد تصویر منزل کوچک و ساده آن‌ها را هم دیده‌اید. دیدید که بالگرد رئیس جمهور در سفر از نقطه صفر مرزی و محروم دچار سانحه شد؟! صحبت‌های رئیس جمهور را قبل از سوار شدن به بالگرد خطاب به مردم محروم آنجا دیدید؟! آنجا داشت درباره پایان دادن به یک پروژه ناتمام عمرانی برای مردم صحبت می‌کرد. این دولت، دولت پایان دادن به پروژه‌های نیمه‌تمام بود. آب الغدیر خوزستان ۱۷ ساله، جاده شیراز ۱۲ ساله، راه‌آهن ۱۸ ساله کردستان و... و حالا با خون خودش تلاش می‌کند همه حباب‌های سیاه رسانه‌ای، همه دست‌کاری‌های ذهنی را برهم بزند. یک کم عقب‌تر برویم؟ تصویر خانه مادر حاج قاسم را یادتان هست؟! تصویر خانه خود حاجی را چه؟! یادتان هست حاجی در روزی که تعطیل بود و در نیمه‌شبی که همه ما خواب بودیم، در حال انجام مأموریت برای مردم ایران توسط آمریکایی‌ها ماشینش مورد حمله قرار گرفت؟! خب این وعده خداست. او به انسان وعده داده است که کف باطل را از روی آب جاری زندگی کنار می‌زند تا حق آشکار شود که این‌ها «مَا يَنْفَعُ النَّاسَ» و به نفع مردم هستند. خون شهید، باطل را کنار می‌زند. جمهوری اسلامی جایی است که مسئولان هزاروچهارصدی‌اش افتخار می‌کنند که شبیه مسئولان ۱۳۶۰ اش باشند. افتخار می‌کنند رجایی باشند تا بهشتی شوند.

مامنظر شما می‌مانیم

مریم رجبی

قرار بود بر سر عهد بمانید، چرا رفتید؟! من مطمئنم اگر دعا می‌کردید که بمانید، آتش بالگرد سرد می‌شد، اما حتماً خواستید که بروید. از دست ما خسته شده بودید؟ ما که شما را دوست داشتیم؟! هر کس هر چیزی می‌گفت، می‌گفتیم ما به این دولت اعتماد داریم. مگر ما را ندیدید که مشکلاتمان زیاد شده، فلسطین هم به شما نیاز داشت، شما و هیچ‌کس متعلق به خودش نیست، متعلق به مردم و امید است که در دل آن‌ها افکنده، ما منتظر شما می‌مانیم، همان‌طور که هشت سال صبر

مردی که شبیه سیاستمدارها نبود

عطیه همتی

از رئیسی خوشم می‌آمد. شبیه سیاستمدارها نبود. ادیبان را هم در نمی‌آورد. برای همین، ادبیات سیاسی هم نداشت. نیامده بود جمله بسازد. لحنش کاری بود. جنسش همین بود. نمی‌خواست هم عوض شود. برای همین جمله‌ای از او جز همان «تاهاار خوردید» در ذهنمان نمانده است. تیتیر دستمان نمی‌داد. نمی‌خواست هم بدهد. طلبه بود. بیشتر هم نمی‌خواست باشد. وقتی هم به او گفتند شش کلاس بیشتر سواد ندارد. سرخ شد. عصبی شد، اما گفت تقوا داشته باشید. پی‌اش را هم نگرفت. دنبال کاراکتر شدن نبود. برای همین مناظره و درگیری با او حال نمی‌داد. نه می‌خواست معجزه هزاره سوم باشد نه آخوند شیک لباده‌پوش و نه حتی حقوق‌دان. وقتی هم رفت سازمان ملل. باز هم نخواست چیزی از خودش نشان دهد. یکبار عکس حاج قاسم را بلند کرد. یکبار هم قرآن را. رئیسی آدم رسانه نبود. تکیه کلام و ادبیات سیاسی نداشت که مثل احمدی‌نژاد و روحانی سر زبان‌ها بیفتد یا مثل خاتمی رهبر جریان سیاسی شود و گفت‌مان تازه‌ای بسازد. اتوبان هم به نامش بزنند فرقی نمی‌کند. رئیسی بیشتر به صحن‌های رضوی می‌آید که زائرهای رضوی از کنار مزارش رد که شدند فاتحه‌ای برایش بخوانند و بگویند: خوش به حالش!

بعد ریاست جمهوری‌اش نه ممنوع‌التصویر شد نه جریان انحرافی. عاقبت به‌خیر شد. رئیسی ساده بود، اما خدا نخواست ساده تمام شود. نامش را در تاریخ طوری نوشت که دیگر از یاد نرود...



آن قدر قشنگ رقم بخورد. ماشین حامل پیکرتان آن قدر آرام حرکت می کرد که پاهای خسته و کم توانمان بالأخره به شما رسید! انگار خودتان آنجا بودید و مثل روزهایی که سفارش می کردید راننده تان آرام برود تا مردم را ببینید و صحبت هایشان را بشنوید یا مثل آن سفری که گفتید اگر این کار را تکرار کنید، خودم باید پشت فرمان بنشینم! انگار باز هم بودید و حواستان بود که ماشین از میان ما آرام حرکت کند و برای آخرین دیدارتان یک دل سیر مردم را ببینید!

کردیم برای دولت شما، باز هم صبر می کنیم. با اخلاص و محبتی که در شما دیدیم بعید می دانم که رفته باشید! هرچقدر فکر می کنم می بینم که بعید است ما را تنها گذاشته باشید؛ رفتید با قدرتی بیشتر برگردید و کارها را سامان بدهید. شاید نمی دانم، دیدید روی زمین سخت است باید کمی بالاتر امور را سامان دهید، به هر حال ما منتظر شما می مانیم.

چشمان بی خواب یک خادم

نعیمه جاویدی

یک نفر از گیلان آمده و بنر جالبی به دستش است؛ تصویری از رئیس جمهور که روی پله های هوپاما ایستاده. روی بدنه پلکان نوشته: «آشیانه، قریحه وار می گفت «ایران آشیانه سیمرغ هاست...» و بعد مثل ابر بهار اشک ریخت. تصویر توی دست را به صورتش چسباند و گریه هایش را پنهان کرد. از بین حق هق و نوای ناله هایش به زحمت یک کلمه مفهوم بود: «قربان چشم خسته و بی خواب!»

ما معاصر مردی بودیم که جنگل و ارتفاعات و رزقان لحظات آخرش را دید. می گویند محل شهادتش، جایی نزدیک نقطه صفر مرزی است. شهید جمهور، خادم امام غریب و ایران بودن را افتخار خودش می دانست. وقتی پیکرش را با بدرقه های میلیونی تشییع کردند، تهران، ایران شد. از همان نقطه صفر مرزی گرفته تا بلوچستان، شیراز، شمال و جنوب، شرق و غرب کشور خیلی ها خودشان را به تهران رساندند. حرف های جالبی هم می زدند: رئیس جمهور مغتنمی داشتیم که زمانه به ما غنیمت داد و از ما غنیمت گرفت. خوش سلیقه بودیم و خدا با ما بود که به یک شهید رأی دادیم.

آرامش در غروب پنجشنبه

دکتر مرتضی فیروزآبادی

یکبار با آیت الله رئیسی جلسه داشتم. زمان جلسه، روز پنجشنبه یک ساعت قبل از اذان مغرب بود. در اثنای جلسه، متوجه شدم حاج آقا چند بار به ساعت نگاه کردند. تصور من این بود که جلسه تا اذان ادامه پیدا می کند، اما شک کردم و پرسیدم: حاج آقا تا کی وقت داریم؟ آقای رئیسی در جواب گفتند: تا ۲۰ دقیقه یک ربع مانده به اذان. من می خواهم قبل از اذان مغرب به زیارت حضرت رضا علیه السلام بروم، و بعد از بزرگانی یاد کردند و از قول آن ها گفتند: نقل شده که ائمه معصومین علیهم السلام دقایقی مانده به اذان مغرب روز پنجشنبه، به زیارت حضرت رضا مشرف می شوند، و حاج آقا به این زیارت غروب پنجشنبه، پایبند بودند. خاطر من است حتی وقتی ایشان به قوه قضاییه رفتند هم، آن اوایل، عصر پنجشنبه ها به مشهد برمی گشتند و خودشان را به حرم امام رضا علیه السلام می رساندند.

حالا معلوم می شود تدفین در حرم امام رضا علیه السلام در روز پنجشنبه، آن هم دقایقی قبل از اذان مغرب، نمی تواند اتفاقی باشد. آن جمله ای هم که شهید رئیسی گفتند که «من همه زندگی ام به حضرت رضا علیه السلام گره خورده»، الان معنایش را می بینیم. آن پایبندی به زیارت غروب پنجشنبه، به تدفین در غروب پنجشنبه گره خورد. ●

خیالتان راحت؛ آخرین سفارشتان اجرا شد

زینب نادعلی

خیالتان راحت آقای رئیس جمهور! همه این جمعیت میلیونی با آن همه ازدحام و شلوغی، جایی از مسیر بالأخره پیکر شما را دیدند و دستی به تابوتتان کشیدند. هیچ کس باورش نمی شد در آن ازدحام آخرین دیدار

۱. معاون سابق برنامهریزی آستان قدس رضوی در زمان تولیت شهید رئیسی



رئیس صالح جمهوری خدا بودی

پروانه‌وار

مرتضی حیدری آل کثیر

تا آمدی بت‌های معبد را شکستی
بر کرسی حق... در دل مردم نشست
آشوب ابراهیمی‌ات گل کرد و افتاد
لرزه به جان پست هر دنیاپرستی
جنت، در اخلاق بود، آن را گشودی
دوزخ، دهان یابوہ گویان بود... بستی
نزدیک‌تر کردی صفوف مؤمنان را
زنجیره تزویر را از هم گسستی
در چشم ایران خادم کوی رضایی
در چشم دنیا سید قرآن به دستی
پروانه‌وار از شعله دنیا گذشتی
وارسته از این ملک خاک‌آلود، رستی
چندی رئیس خادم جمهور بودی
اکنون شهید خادم جمهور هستی

باورش سخت است

رضاخورشیدی فرد

خبر داری که با این دل، دل عاشق چه‌ها کردی؟
میان بُهتِ اندوه فراوانت رها کردی
اگرچه باورش سخت است از تو این چنین کاری
ولی باور کن عید مردم ما را عزا کردی
دل مستضعفین در جای‌جای این جهان شد گرم
همین که کفش‌های آهنینت را به پا کردی
گره افتاده بود از رنج‌ها در کار محرومان
تو اما بی کلید آن قفل‌های بسته‌واکردی
اگرچه دردهای کهنه جا خوش کرد بر دوش
ولی تو خستگی‌های جهان را انخنما کردی
همه امروز از همراهی با تو سخن گویند
چه رندانه نفاق عده‌ای را برملا کردی
گرفتی از امام مهربانت اجر خدمت را
کنار مضجعتش از بس همیشه گریه‌ها کردی
شهید، این واژه زخمی برای تو برانده‌ست
چه زیبا این صفت را در خبرها مبتدا کردی
بهشتی در بهشت آماده و مشتاق دیدار است
که در اردیبهشت خود به او خوب اقتدا کردی
تویی که فکر و ذکرت خنده‌ای از مقتدایت بود
خبر داری که او را با غم خود آشنا کردی؟
نبودم لحظه‌های آخرت اما یقین دارم
میان نم‌نم باران برای او دعا کردی
نبودم لحظه‌های آخرت اما یقین دارم
رفیقت حاج قاسم را میان مه صدا کردی

شهید زخم‌زبان‌ها

رضا اسماعیلی

رئیس صالح جمهوری خدا بودی
رئیس نه، تو از اول رفیق ما بودی
اگر چه پشت سرت، حرف‌های زردی بود
تو سبز، مثل بهاران باصفا بودی
«بوقا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم»
تو ترجمان همین مصرع رسا بودی
کمر به خدمت مردم تو بسته بودی، مرد!
برون ز حلقه مردان ادعا بودی
ز بند لاف و گزافِ مُعانَدان، فارغ
ز حرف و حرفه هوجی‌گران، رها بودی
دلیم تو را ز عدالت همیشه می‌پرسد
تو دادخواه صدای شکسته‌ها بودی
برای عزت ایران، ز جان گذشتی تو
برای عزت ایران، تو «جان فدا» بودی
مرام بت‌شکنی را گزیدی «ابراهیم»
تو خصم لات و هُبل، بنده خدا بودی
دریغ! اوج خلوص تو را نفهمیدیم
شهید زخم‌زبان‌های خصم! تا بودی
تو را برای شهادت، خدا گزینش کرد
• که در زمین خدا، «خادم الرضا» بودی

کاش...

مهدی جهاندار

کاش بیدار شوم، آمده باشی به خراسان
بعدِ کرمان و بشاگرد و گلستان و لرستان
کاش بیدار شوم، اول اخبار تو باشی
سرزده، سر زده باشی به دو تا شهر و دهستان
رفته باشی سفر خارجه و زود بیایی
بروی باز به محروم‌ترین نقطه ایران
با عبای گلی و عینک و عمامه خاکی
پای درد دل مردم بنشین کف میدان!
_ زاهدان _ تا به کسی خسته نباشید بگویی
یا کلنگی بزنی مدرسه‌ای را به مریوان...
کاش بیدار شوم، زائر مشهد شده باشم
شب میلاد رضا باشد و خوش باشم و خندان
کاش بیدار شوم، زیرنویس خیر امشب
فقط از باد بگویند، فقط از بارش باران



زنده ماند

علی مهدیان

■ دوستی نوشته بود دشمن شاد شدیم، با خودم گفتم دشمن نمی‌داند چه شد و الا شاد نمی‌شد. حالا دیگر با خونس هم خادمی می‌کند، خون شهید کارها می‌کند، چه کارهایی؟

■ مثلاً بی‌خیال‌ترین آدم‌هایی که در هیچ انتخاباتی هم شرکت نکرده بودند، خبر را می‌شنوند، بعد می‌گویند رئیسی آنجا چه می‌کرد؟ داشت خدمت می‌کرد؟ می‌خواست چه پروژه‌هایی را افتتاح کند؟ حین خدمت به مردم شهید شد؟ بعد مثل آن‌ها که می‌پرسیدند مگر علی (علیه السلام) نماز می‌خواند که در محراب شهید شد، از خود می‌پرسد مگر مدیران کشور خدمت می‌کنند؟ آنگاه سرش را از سمت بی‌بی‌سی می‌چرخاند به سمت فطرت و نوای قلبش و بعد کمی تأمل می‌کند. رابطه مردم با خادمان جمهوری اسلامی و همه این حرم بعد از این خون، تفاوت می‌کند، حتی آنان که هیچ‌وقت نبودند پای کار، مثل زائرانی که یک خادم دوست‌داشتنی حرم، دستشان را می‌گیرد و می‌بردشان زیارت.

■ خون خون خون، نمی‌دانید چه معجزه‌ای می‌کند؛ وقتی بهشتی شهید شد، خیلی‌ها برای مظلومیتش گریه کردند، اما امان از الطاف خفیه خدا، خونس ریل انقلاب را چرخاند، از سمت همه گمراهی‌ها و کاستی‌ها که غصه‌اش را می‌خورد به سمت امام، مثل خون حاج آقا مصطفی که در غربت و مظلومیت پر کشید و دست ایران را در دست پدر و امامش گذاشت، مثل آقای رئیس دولت مردمی، دید دشمن ذهن خیلی‌ها را نسبت به مدیران ما خراب کرده، آستین بالا زد و با خون پیوندان داد به همه خادمان جمهوری اسلامی که حرم است؛ که باور کنیم از شئون عاقبت‌به‌خیری خدمت به این حرم است. نمی‌دانید خون چطور همه گمراهی‌ها و کاستی‌ها را می‌شوید و می‌برد، چه خادمی با کلاسی. چه خادمی جذابی.

■ راست می‌گفتند شش کلاس بیشتر سواد نداشت، به عدد لایه‌های عالم، الله الذی خلق السماوات والأرض وما بینهما فی ستة أيام ثم استوی علی العرش. حالا بنشینند و تماشا کنند کسی که تا عرش سواد دارد چقدر قدرت دارد. العلم سلطان، ببینید چه می‌کند. هر چه یک عده داد زدند آیت‌الله است، دکتر است، دروغ نگویید، نه این‌ها همه پاسخ‌های ناقصی بود، نه، او پرکشید تا عرش، عرش امام رضا علیه السلام راضیه مرضیه. تا نشان دهد کلاس خادمی این حرم چقدر بالا است.

■ با آل هاشم رفت؛ امام جمعه‌ای با بالاترین محبوبیت، با امیر عبداللهمیان رفت که طعم وزارت خارجه جمهوری اسلامی را بالاخره به ما چشانند، به قول اسماعیل هنیه، وزیر خارجه کل جبهه مقاومت هم بود هم‌زمان، چقدر زیبا همه‌چیز طراحی شده، چقدر پر معنا، چقدر آموزنده.

■ برای مظلومیتش گریه نکنید، وقتی در مناظره‌ها تهمت به او می‌زدند و او که سینه‌اش پر از اسرار بود، بلد نبود آبرو ببرد، برای مظلومیتش گریه نکنید وقتی رئیس تنها دولتی بود که هر چه متهمش می‌کردند به دروغ، شکایتی نمی‌کرد. برای مظلومیتش گریه نکنید، وقتی در میان اغتشاشات وارداتی مهسا و مصی، آرام و بی‌صدا کار می‌کرد و دست رهبرش را پر می‌کرد از پیشرفت در همان ایام، برای مظلومیتش گریه نکنید وقتی کنار پیرمرد و پیرزن روستایی می‌نشست و درددل‌هایشان را می‌شنید انگار خادمی زائران این حرم در ذات او بود. او مظلوم بود، اصلاً مؤمن مظلوم است، اما حالا ببینید اخلاص و خدمت با هم چه می‌کند برای یک کشور و یک مدیر. آبروی مدیران نظام شد، آبروی حوزه‌های علمیه شد، با همان عبا و عمامه خاک‌اش که حالا سوخته و غرق گل‌ولای شده و غرق خون شده.

■ یا امام رضا علیه السلام «قربون کبوترای حرمت» برکتی به این خون‌های پاک بده که هر آنچه از این الطاف خفیه، قرار بود گیر این مردم مظلوم ایران بیاید، صدها چندان شود، راستی سر‌ظاهر پر کشید کنار گنبدتان از او بپرس «ناهار خوردی؟» احتمالاً لبخندی می‌زند بعد می‌گوید نه آقا جان، نخوردم، ولی اول مردم. اول آن پیرزنی که دست به دعا برداشته بود، اول آن کودک معصوم که در حرم می‌دود، اول آن خانم کشف حجاب کرده که در بغلش سگ گرفته و خیال می‌کند این‌طوری با کلاس شده، اول آن آقایی که تهمت بی‌سوادی به من زد تا برای خود آبرو جمع کند، اول آن قلم‌به‌دستی که می‌نوشت و ناخواسته پروژه نامید کردن مردم را پیش می‌برد. اول آن‌ها که نمی‌دانستند زندگی در حریمی به نام ایران، زندگی در صحن امام هشتم است و حالا باز طبق معمول غذای حضرتی هست، به همه هم می‌رسد. بفرمایید بسم‌الله.

■ گریه نکنید بچه‌ها، به قول امام رضا علیه السلام «یا بن الشیب ان کنت باکیا لشیء فابک للحسین علیه السلام». خواستید گریه کنید برای آن مظلومی گریه کنید که وقتی زمین خورد، سی هزار نفر دور بیکرش هلهله کردند، دشمن شاد شد ولی آن‌ها نمی‌دانستند او چطور با خونش صحنه را زیر و زبر می‌کند و تاریخ می‌سازد، برای آن آقایی که خون خادمان و اصحابش هم مثل خودش و فرزندانش تاریخ‌ساز است. «السلام علی الحسین و علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین».

۱۰ خرداد ۱۴۰۳ رسانه‌های جهان اعلام کردند: هر ۱۰ دقیقه یک کودک در غزه به شهادت می‌رسد...

بهشت که رفتم بیدارم کن!

حامد عسکری

خبرنگار میکروفون را جلوی کودک گرفت «اسمت
چیه پسرم؟»
- احمد
- احمدجان چند سالته؟
- هفت سال
- بزرگ شدی دوست داری چی کاره بشی؟
پسر مکتبی کرد و نگاهش را از خبرنگار دزدید و
آرام گفت «آقا! ما بچه‌های غزه بزرگ نمیشیم. ما
بچه‌های غزه آرزومون اینه که بزرگ شیم، ولی...
شهید میشیم.»

● یک تکه زغال و یک کف دست آورده بود و وسط آن همه ارسال گزارش و عکس و فیلم، می گفت: «عمو! عمو!».

اینترنت اذیت می کرد، اعصابم خرد بود، داد زدم سرش که «صبر کن!» گوشه‌ای کز کرد و زانوهایش را بغل گرفت. رفتم کنارش و گفتم «حالا بگو. اون موقع کار داشتیم».

– همیشه روی این کاغذ بنویسی علی، حیدر، ساعد، زهیر، شیرین؟

– این اسم‌ها را برای چی می‌خوای؟ بازی‌ت گرفته؟ خیلی کار دارم دخترم.

– تو بنویس.

– مگه مدرسه نمیری؟

– مدرسه‌مون موشک خورد. هنوز درس‌مون به «ح» و «ع» نرسیده بود. خطم هم خوب نیست. یه جور قشنگی بنویس، درست.

● به تربیتی که گفت، نوشتم و بعد گفتم «برای چی؟»

– می‌خوام بعداً خودکار پیدا کنم و اسممون رو روی دست‌هامون مثل دست‌خط بنویسیم که اگر شهید شدیم، ما را گم نکنن. بچه نداری؟ ما از گم شدن می‌ترسیم.

● صابر از جهان هیچ نمی‌شنید و ناشنوا بودن گاهی نعمت بزرگی بود، خاصه در غزه که صدای موشک‌ها تمامی نداشت. هر روز می‌رفت پشت پنجره و زل می‌زد به آدم‌های جلوی مسجد. چند روزی بود زن‌ها می‌آمدند جلوی مسجد، در کوچه می‌ایستادند. بعد یک هو یکی از زن‌ها از پا می‌افتاد یا توی سرش می‌زد یا غش می‌کرد و این برای صابر سؤال بود. هشت‌سالگی زود بود برای این همه دانستن از جهان. عادل که از مدرسه برگشت، دستش را گرفت و پشت پنجره کشاند. هنوز خیلی شلوغ نشده بود. به زبان اشاره گفت «جلوی مسجد چه خبره؟»

● پانزده‌سالگی عادل هم زود بود برای روایت این قاب. با زبان اشاره گفت «خوشا به حالت که نمی‌شنوی این قاب رو. زن‌ها عصرها میان جلوی مسجد. یکی هم از بیمارستان میاد و از بلندگوی مسجد، اسم شهدا رو اعلام می‌کنه. اون زن‌هایی که غش می‌کنن یا از هول می‌افتن زمین، مادرن، همسرن، خواهرن».

صابر با اشاره گفت «ما در سکوت می‌میریم».

● سمیر سه‌ساله را گذاشته بودند روی یک در شکسته و چهار طرفش را گرفته بودند و میان ویرانه‌ها حملش می‌کردند. یکی‌شان هم یک چیزی مثل شعار می‌خواند و بقیه جواب می‌دادند. سمیر مدام می‌گفت «می‌افتم! می‌افتم! یواش!».

● سلما می‌گفت «حواسمون هست».

● نزدیک‌تر شدم. در کوله‌ام سه تا سیب داشتم. سیب‌ها را نصف کردم و دستشان دادم. همان‌طور که لبخند می‌زدند و سیب می‌خوردند، پرسیدم «چی کار می‌کردید؟»

● – بازی

● – چه بازی‌ای؟

● – شهیدبازی.

● نصفه سیب در دهانم مزه خون گرفت.

● خبرنگار پرسید «بزرگ شدی، می‌خوای چی کاره شی».

● دخترک جواب داد «شهردار غزه»

● – چرا شهردار؟!

● – من اسم همه هم کلاسی‌هام و بچه محل‌هام و بچه‌هایی رو که می‌شناختم و شهید شدن، توی یک دفتر نوشتم. دوست دارم بزرگ شم و توی غزه اون قدر خیابون و کوچه و بزرگراه و مدرسه بسازم که به هر بچه حداقل یه کوچه برسه.

● ترکش چیزی از روده و معده‌اش باقی نگذاشته بود. سه روز بود چیزی نخورده بود. هر چه مانده بود را وصله‌پینه کرده و دوخته بودیم. چند مسکن سنگین زده بودیم، ولی بی‌تاب مادرش بود. مادرش گفت «بغلش می‌کنم. حواسم هست تا سرمش تموم بشه».

● داشتیم آنژیوکت را روی دستش جاگیر می‌کردم که به مادرش گفت «ما که شهید میشیم کجا می‌ریم؟» مادرش گفت «بهشت». با نفس‌هایی بریده پرسید «اونجا نون هم هست؟» مادر دستی به ابروهای دخترک کشید. «هست دخترم. همه چی هست. نون هم هست». بی‌نفس گفت «من می‌خوابم. بهشت که رفتم بیدارم کن».

● * انتخاب‌هایی از کتاب خاکستر گنجشک‌ها، حامد عسکری، قم:

● نشر معارف.

می‌گفت...

به انتخاب عبدالله نیازی

همه ما حرف‌هایی را از برخی آدم‌های خاص یا عادی اطرافمان به یاد داریم که از هیچ‌جایی نیامده، توی هیچ کتابی نوشته نشده و فقط حاصل ذوق یا کشف گوینده بوده، ولی آن قدر زیبا، عمیق یا دست‌کم تأمل‌برانگیز است که در خاطر ما مانده یا خودمان نگهش داشته‌ایم که جایی از آن استفاده کنیم. این حرف‌های شیرین و حتی گاهی تلخ را باید نوشت تا دیگران هم از لذت درک یا تأثیر معنایش بهره ببرند. این دو صفحه را نیز با همین دلیل پیش‌روی شما گشوده‌ایم، اما به ادامه دادنش قول نمی‌دهیم، مگر این‌که شما خزانه مجله را با هدیه همین حرف‌ها پر کنید. شماره ۰۳۶۵-۰۳۶۱۷۳-۰۹۱۳ برای ارسال پیامک‌های شما در نظر گرفته شده است. اگر بدون هیچ مقدمه‌ای فقط اصل حرف را هم پیامک کنید، کافی است.

- می‌گفت: یاد گرفتم تا بخندم و بیخشم. خدا نیستم، اما زیر سایه او بزرگ شده‌ام!
- می‌گفت: حواست باشه پول حروم اون قدر رنگ عوض میکنه و خودش رو توجیه میکنه تا از گلوت بره پایین! آگه رفت خدا هم میره...
- می‌گفت: برخی چیزها که فکر می‌کنیم سرمایه است، سرمایه می‌شوند.



- می‌گفت: بالا رفتن سن، مزایا و معایبی داره؛ مثلاً کلمات روزنامه‌رو از نزدیک نمی‌بینی، ولی احمق‌هارو از دور تشخیص میدی!
- می‌گفت: قبل از نیمه گمشده‌ات، لازمه که خود گمشده‌ات رو پیدا کنی!
- می‌گفت: دریا باش تا اگر کسی به سمتت سنگ زد، سنگ غرق بشه نه تو متلاشی!
- می‌گفت: بین این همه «درست میشه» تو «با هم درستش می‌کنیم» باش!
- می‌گفت: میخوای حسرت‌های یه نفر رو بشنوی بگو نصیحتت کنه.
- می‌گفت: آدمیزاد کلاً موجود پشیمونیه؛ پشیمون از کارهایی که کرده، پشیمون از کارهایی که نکرده!
- می‌گفت: آدم وقتی یه بازی رو شروع می‌کنه، ممکنه ببازه، ولی وقتی بازی نکنه، همیشه بازنده‌س!
- می‌گفت: دروغ‌گو وقتی فهمید به خدا همیشه دروغ گفت، دشمن خدا شد!
- می‌گفت: شیطان بیکار نیست، ولی بیکارار را خیلی دوست داره.
- مادر بزرگم همیشه می‌گفت: ننه آدم اول باید خودش گرون باشه بعد خونه و ماشینش.
- می‌گفت: اون‌ی که بیشتر از سن خودش می‌فهمه، کمتر از سن خودش زندگی کرده.
- می‌گفت: یه آدم بزرگ، پایین مجلسم بشینه چایی‌رو از اونجا می‌چرخونن؛ ارزش یه مکان‌رو آدمش تعیین میکنه.
- می‌گفت: ماه پشت ابر نمی‌مونه، ولی غصه پشت خنده چرا!
- می‌گفت: شیر هم که باشی... جلو جماعت گاو کم میاری!
- می‌گفت: آدم باید تا تهش پای کسی که دوشش داره وابسه؛ تا جای خویش که همه هستند!
- می‌گفت: زخم‌ها خوب می‌شوند، اما خوب شدن با مثل روز اول شدن فرق داره!
- می‌گفت: تنها کسی که از پیش‌ت نمیره خودتی، پس این همه خودتو اذیت نکن.
- می‌گفت: شب جای زخم‌های آدمو بهتر بلده؛ گاهی با

این هم پیامک‌های زیبای شما که البته گاهی با هدف این دو صفحه و آنچه در مقدمه آورده‌ایم، هم‌خوانی ندارد.

۰۹۱۳۷۰۰۰۷۶۹

- می‌گفت: به کسانی که در لابه‌لای مشغله‌شان وقتی برای شما پیدا می‌کنند احترام بگذارید، اما عاشق کسانی باشید که وقتی شما به آن‌ها نیاز دارید هرگز به مشغله‌شان نگاه نمی‌کنند.

۹۳۸۴۰۰۰۷۰۲

- می‌گفت: برای فهموندن حرفت داد نزن، اگه داد بزنی فقط صدات‌رو می‌شنون، ولی اگه آروم بگی حرفت‌رو می‌شنون.

۹۹۲۱۰۰۰۲۳۰

- می‌گفت: خواست حل کنه، حل شد!

۹۱۳۳۰۰۰۴۸۶

- می‌گفت: هم‌نشین بوی دارد و بوی خوی دارد.

۹۱۳۹۰۰۰۷۰۱

- می‌گفت: گاهی اوقات بگذار دیگران فکر کنند که بازنده‌ای (رسول از اصفهان)

۹۱۴۳۰۰۰۳۸۴

- می‌گفت: در مقابل سختی‌ها مثل جزیره‌ای باش که دریا هم با تمام عظمت و قدرت نمی‌تواند سر او را زیر آب کند. (جعفر عابدی جلفا)

۹۱۰۶۰۰۰۰۶۱

- می‌گفت: اگر از دیگران انتظار و توقع نداشته باشی، همه دوست تو هستند.

۹۱۵۱۰۰۰۱۴۹

- می‌گفت: امروز همان فردایی است که دیروز منتظرش بودی، پس چرا بازهم منتظر فردایی؟! قدر لحظه لحظه زندگی‌ت رو الان بدون. (هادی صادقی‌فر، بیرجند)



فرض کنید پنج خانم با هم قرار می‌گذارند که در روز و وقتی خاص، هر کدام در گوشه‌ای از تهران روی سکویی بروند و عربان شوند. صد نفر جوان در پارکی گرد هم بیایند و بخوانند و برقصند یا خواننده جوانی (مرتضی پاشایی) به رحمت خدا برود و تعدادی نوجوان و جوان در گذشت او را به اشکال مختلف برگزار کنند... چرا در چنین اتفاقاتی همه اهالی رسانه، جامعه‌شناس می‌شوند و تمام صفحات مجازی پر می‌شود از تحلیل‌های خاص که ببینید جامعه به کدامین سو در حرکت است؟

اما درباره حضور چند دهمیلیونی مردم در شب‌های قدر، چند صد هزار نفری جوانان در اعتکاف، چند میلیون زائر هرساله اربعین و میلیون‌ها تشییع‌کننده یک رئیس‌جمهور، نه هیچ خط دنبال‌کننده رسانه‌ای هست و نه خبری از تحلیل‌های پرشمار؟!

چرا آن ۵ نفر، آن ۱۰۰ یا آن ۱۰۰۰ نفر به سرعت به چشم برخی روشنفکرها و جامعه‌شناسان ما می‌آید و تبدیل می‌شود به مبنای تحلیلشان درباره همه اتفاقات جامعه، اما این‌گونه اتفاقات معنادار بزرگ را که کم هم نیستند، نمی‌بینند و از کنارش به‌سادگی می‌گذرند؟

PM

فراخوان در حمایت از خواست تحریم انتخابات ریاست جمهوری ایران

کشورهای غربی همواره ادعا می‌کنند که طرفدار دموکراسی و مشارکت سیاسی مردم هستند، با این حال، به نظر شما چرا انتخابات ایران تنها انتخاباتی در دنیاست که کشورهای غربی برای رأی ندادن در آن تبلیغات می‌کنند؟!

به نظر شما چرا؟



چی بووز (خبرنگار و تاریخ‌پژوه ایرلندی) درباره تشییع‌کنندگان شهیدای خدمات نوشت «اگر این جمعیت در راستای اعتراضات بر ضد دولت ایران بود، بارها در رسانه‌هایی مثل BBC و CNN آن‌ها را دیده بودید، اما این جمعیت، عزادار رئیس‌جمهور و وزیر خارجه‌شان هستند، پس شما آن‌ها را ندیده‌اید!»
به نظر شما چرا رسانه‌های بیگانه، هیچ‌وقت تمایلی برای پوشش اخباری از این دست ندارند؟



به نظر شما چرا آمریکا در برابر انحلال پارلمان کویت توسط امیر این کشور سکوت می‌کند، اما درباره رد صلاحیت چهره‌های غرب‌گرا در انتخابات ایران واکنش نشان می‌دهد؟

آیا به این دلیل نیست که کویت در خاکش به آمریکا پایگاه داده است، از آن کشور کالا و تسلیحات می‌خرد و در عمل استقلالی ندارد و مستعمره آمریکاست؟



چرا برخی چند عمامه‌پرانی و زیر گرفتن یک طلبه را به شدت برجسته می‌کنند و تمام تحلیل‌هایشان را به سمت ضعف روحانیت و از میان رفتن اقبال اجتماعی آن‌ها می‌کشانند، اما هیچ‌وقت تشییع میلیونی مردم از همین روحانیت (رئیس‌ی و آل هاشم) را نشان محبوبیت نمی‌دانند؟ آیا روحانیت ولایت‌مدار و خدمتگزار همیشه مقبول و محبوب نبوده است؟



اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۳ خبر مسمومیت شدید الکی تعدادی پزشک (دست کم ۲۹ نفر) در یک مهمانی شبانه و مرگ یکی از آن‌ها با حواشی بسیار همراه شد. برخی آن را فقط اشتباهاتی شخصی و انتخاب مسیری نادرست برای تفریح برشمردند! بعضی حتی تقاضا کردند که «حاکمیت بایستی زمینه را برای دسترسی به مشروبات الکلی مطمئن فراهم کند!» هیچ‌کس اما جامعه پزشکی را به عنوان ساکنان داران سلامت جامعه توبیخ نکرد که چرا به رغم آسیب‌های آشکار جسمی و ذهنی مشروبات الکی، برخی پزشکان در این مسیر قدم می‌زنند؟! چرا اگر یک پزشک یا پرستار به مرگ مشکوکی از دست برود یا حتی خودکشی کند، موجی رسانه‌ای بر ضد نظام ایجاد می‌شود، اما در این ماجرا هیچ موج محکومیتی علیه پزشکان متخلف و فسق دینی و عقلی و علمی شراب‌خواری ایجاد نشد؟ کشور برای تربیت هر پزشک هزینه‌های هنگفت بسیار می‌پردازد، پزشکان نیز در جامعه ایرانی به حق از احترام اجتماعی، منزلت خاص و در بسیاری از رشته‌ها از درآمد خوب و عالی برخوردارند، با این حال چرا در این صنف عزیز، تخلفاتی مثل اضافه دریافت‌ها، زیرمیزی، فرارهای مالیاتی، زدو بند با داروخانه‌ها پرشمار است؟ چرا نقد و اصلاح جامعه پزشکی مطالبه عمومی نیست؟ ●

حسن الکعبی | Hassan Alkaaei ...
@HassanAlkaaei

اجتمع ۲ الف مصري لقتل الشيخ حسن شحاته
لانه شيعة بينما لم يجتمع مائة شخص منهم لفتح
المعبر لانهم واتقون ان اسرائيل ليسوا شيعة لذلك لم
يحاربوها

یک کاربر عرب نوشت «سه هزار مصری برای قتل شیخ حسن شحاته (عالم مصری که شیعه شده بود) جمع شدند، درحالی‌که حتی صد نفر از آن‌ها برای بازگشایی گذرگاه رفح تجمع نکردند!» چرا باید برخی مسلمانان و به‌ویژه بعضی کشورهای عربی نسبت به ایران و تفکر شیعی متعصب باشند و احساس خطر کنند، ولی در برابر تفکرات صهیونیستی و جنایت‌های رژیم غاصب اسرائیل بی‌خیال و بی‌تعصب و تحرک باشند؟ *



جمعیت یهودیان دنیا اعم از ساکنان اسرائیل و کشورهای دیگر نهایتاً به ۱۵ میلیون نفر می‌رسند، آیا به فکر این جماعت اندک نمی‌رسد که برای هماهنگی بیشتر با تجارت جهانی، روز تعطیلی اکثریت جهانیان یعنی یک‌شنبه را به جای شنبه تعطیل کنند؟ پس چرا این کار را نمی‌کنند؟

اگر ایران بود...



اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۳ تأخیر در پیدا شدن بالگرد رئیس‌جمهور شهید، در منطقه‌ای وسیع، جنگلی و مه‌آلود اسباب داستان‌سرایی، تکه‌پرانی و سخره گرفتن برخی‌ها شد، اما چرا وقتی در شهریورماه ۱۴۰۲ که هواپیمای بسیار پیشرفته اف ۳۵ آمریکایی که بیش از ۸۰ میلیون دلار قیمت داشت، در سواحل کارولینای جنوبی گم شد و لاشه آن را پس از ساعت‌ها و با کمک گرفتن از مردم پیدا کردند، کسی سیستم نظامی آمریکا را مسخره نکرد؟ جالب آن‌که هواپیما در منطقه‌ای مسطح گم شده بود. آیا دلیلش این نیست که اینجا ایران است و آمار خودتحقیرگران در آن بالاست؟!



روزنامه گاردین در خبری درباره خشونت بر ضد زنان در ایتالیا نوشت: طبق آمار منتشر شده در کشور ایتالیا به‌طور میانگین، هر سه روز یک‌بار یک زن کشته می‌شود. کریستینا گامبری (محقق دانشگاه بولونیا) نیز به ۱۰۶ زن کشته شده در ایتالیا در سال جاری اشاره می‌کند که اکثریت آن‌ها به دست همسر یا نامزد خود کشته شده‌اند. گفتنی است ایتالیا نهمین کشور از ۱۵ کشور اتحادیه اروپا از نظر تعداد قتل عام زنان توسط همسرانشان و دهمین کشور از نظر زن‌کشی توسط بستگان است.

این آمار برای ایتالیا و اروپا کاملاً معمولی است و ربطی به دین و فرهنگ و تمدن آن‌ها ندارد! ولی یک‌دهم آن برای ایران نشانه‌ای از ضعف حکومت دینی، نهادهای شدن خشونت بر ضد زنان و کلی مزخرفات دیگر است!



«شهردار فرانسوی با ۷۰ کیلوگرم مواد مخدر بازداشت شد». البته مستحضرید که این‌گونه اتفاقات در اروپا بسیار اتفاقی است و به هیچ‌وجه نشان از فساد دستگاه نیست! ولی اگر در ایران، بخشدار منطقه‌ای ۷ کیلوگرم مواد مخدر جابه‌جا کند، نشانه فساد گسترده حکومت است و این جمله یقینی خواهد بود که «حمل‌ونقل مواد مخدر و فروشش کار خودشونه!»



اینجا فرانسه است و کشاورزان عزیز دارند در خیابان‌ها و ادارات پاریس، گاه و فضولات می‌ریزند. حالا سوار بر بال خیال تصور کنید یک‌هزارم این اتفاق در میدان آزادی تهران می‌افتاد...



نمایندگان مجلس انگلیس می‌خواهند سیگار کشیدن را برای متولدین پس از ۲۰۰۹ ممنوع کنند. «پلیس سلامت» مسئول اجرای این قانون خواهد بود. «پلیس سلامت» برای مقابله با سیگار کشیدن خیلی هم شیک است! اما «پلیس امنیت اخلاقی» برای مقابله با برهنگی و بی‌شرمی می‌شود سلب آزادی! چون اینجا ایران است!



دانشجویان دانشگاه‌های آمریکایی، کانادایی و اروپایی در همبستگی با ملت فلسطین، چادر زده و تحصن کرده‌اند. در یک تصویر، تک‌تیراندازهای آمریکایی را می‌بینیم که در ساختمان‌های مشرف به چادرهایی که توسط دانشجویان برای همبستگی با عزه در دانشگاه اوهایو برپا شده است، مستقر شده‌اند و... این روزها و شبها دیدن تصاویر ضرب و شتم و بازداشت وحشیانه مردم و دانشجویان حامی فلسطین توسط پلیس آمریکا و اروپا برایمان عادی شده است؛ این افراد فقط به کشتار وحشیانه صهیونیست‌ها اعتراض دارند. آن‌ها نه جایی را به آتش می‌کشند، نه خیابانی را می‌بندند و نه به پاسگاهی هجوم می‌آورند و نه... ادامه ماجرا را خودتان بهتر می‌دانید؛ چون صفحه «اگر ایران بود» را می‌خوانید. ●



همه ما در اواخر فروردین ماه امسال و در ماجرای بارش شدید باران و جاری شدن سیل در کشور امارات، تصاویر عجیب و غریبی از غوطه‌ور شدن ماشین‌های گران‌قیمت را در میان سیل دیدیم و حتی خندیدیم و با تحیر به هم نشان دادیم که مثلاً چطور فرودگاه دبی مثل یک استخر بزرگ، غرق در آب شده بود! ولی کمتر کسی از ما به این فکر کرد که اگر این ماجرا برای ایران بود، چه حرف‌های تلخی که برای تحقیر خودمان نمی‌زدیم!



فرماندار ایالت فلوریدا ممنوعیتی را ابلاغ کرد که به موجب آن دسترسی افراد کمتر از ۱۶ سال به پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی محدود می‌شود. طبق این قانون، افراد زیر ۱۴ سال حتی با اجازه والدین خود هم نمی‌توانند به شبکه‌های اجتماعی دسترسی داشته باشند. در آمریکا این قانون هیچ منافاتی با آزادی بیان ندارد! و غربی‌ها می‌توانند با وضع چنین قوانینی به فکر حراست از نسل آینده‌شان باشند، ولی متأسفانه در ایران ما چنین حقی نداریم! چون وضع چنین قوانینی سروصدا و حاشیه‌های بسیار به همراه دارد.



کی چی گفت؟

از میان گفت‌وگوهای دیگران

عباس فرازی‌نیا

مدیریت ارتباطات حوزوی تولیت آستان قدس



نه این فرهنگ ماست! گفتیم: آهان پس شما می‌توانید کارها را به خوبی انجام بدهید و در ایران خیلی دقیق انجام دادید. این بخشی از فرهنگ شماست. درسته؟ یا فقط در والیبال نمی‌توانید آن را درست انجام دهید؟ ولی در مسجد می‌توانید درست انجام دهید.

[آقای رئیسی] در ساده‌زیستی در حد مثال‌زدنی بود؛ زمانی که تهران بود در یک آپارتمان زندگی می‌کرد و سه سال هم که در مشهد، تولیت حرم بود، اجازه نداد یک منزل برایشان بگیریم؛ ایشان در یک سوئیت ۵۰، ۶۰ متری داخل حرم مطهر زندگی کرد و به همین اکتفا کرد، حتی به ما اجازه نداد سنگ قبر پدرش را در حرم تعویض کنیم. از پول تولیت حرم رضوی هیچ‌گونه استفاده شخصی نکرد و به جای حق التولیه درخواست کرد تا برای محرومین در مناطق محروم کشور درمانگاه ساخته شود.

سهیل اسعد

فعال فرهنگی و مسلمان آرژانتینی



در دوران کودکی من، چیزی که هالیوود از ما (مردم آرژانتین) نشان می‌داد، خیلی چیز بدی بود. جغرافیا را به چند بخش تقسیم کرده بود: خود آمریکا و قسمت لاتین قاره آمریکا. خودمان هم باور کرده بودیم که آمریکا اصالت دارد و ما هم صرفاً در کنار آن، فقط وجود داریم. بعد که بزرگ شدم فهمیدم، سینما و رسانه چه قدرتی در ایجاد تصاویر غیرواقعی به عنوان حقیقت دارد. بعدها که به کشورهای دیگر سفر کردم و دنیا را گشتم، دیدم جاهای بسیار زیباتری از آمریکا وجود دارد و چه لذتهایی با درجات بالاتر از آمریکا وجود دارد. من به لبنان، سوریه و عراق سفر کردم و بعد به ایران آمدم، شهرهای مختلف ایران را دیدم و در نهایت

خولیو ولاسکو

سرمری آرژانتینی سابق تیم ملی والیبال ایران



آن زمان در ماه رمضان سفری به اصفهان داشتم؛ اصفهان یکی از پایتخت‌های امپراتوری پارس بوده، شهری زیبا با رودخانه در وسطش. با دو مسجد فوق‌العاده. با کاشی‌هایی که بسیار دقیق جاگذاری شده بود که چنین چیز عالی ندیده بودم. خب من گفتم: ببخشید! اروپایی‌ها این مسجد را ساختند؟ اونا بهم نگاه کردن و بهم خندیدن. گفتند:

مهدی جهان تیغی نویسنده و فعال رسانه‌ای



آن روز که آیت‌الله رئیسی، تولیت حرم امام رضا علیه السلام شد، شور معنوی در مردم ایجاد کرد، روزی هم که در انتخابات ریاست جمهوری ۹۶ شرکت کرد و با وجودی که شکست خورد باز هم شور ارزش‌گرایی و دین‌داری در بین عموم مردم ایجاد کرد، وقتی به عنوان رئیس قوه قضائیه به فعالیت پرداخت باز هم اقدامات او سرمایه دینی تولید کرد و در سال ۱۴۰۰ هم وقتی پیروز انتخابات ریاست جمهوری شد، شور دین‌داری و آرمان‌خواهی را افزایش داد. یک باطن خداجو می‌تواند در سه میدان به‌ظاهر متفاوت از تولیت حرم امام رضا علیه السلام و قضاوت تا میدان سیاست، چنین موجی دین‌خواهی و ارزش‌گرایی در جامعه ایجاد کند.

حسین شاهرادی مدیر شبکه چهار سیما



سروش صحت، مهران مدیری و رامبد جوان هیچ‌کدام از صداوسیما حذف نشده‌اند، بلکه این‌ها به دلیل تفتیش عقاید روشنفکران جرئت نمی‌کنند به تلویزیون بیایند. هیچ‌کدام از این اسامی را تلویزیون برای برنامه‌سازی منع نکرده، بلکه به خاطر نظام تفتیش عقاید روشنفکران نمی‌آیند. نظام روشنفکری که داعیه آزادی بیان و گفت‌وگو دارد، اما به دنبال تک‌تک مواضع افرادی که خودشان نمی‌پسندند، می‌گردند تا آن‌ها را وادار به جوابگویی کنند. با فضایی مواجهیم که گویی صداوسیمایی وجود دارد که فضا را بسته است و جماعتی بیرون وجود دارند که حرف‌های نگفته‌ای از سینه‌شان سرریز می‌کند و صداوسیما آن‌ها را پخش نمی‌کند، درحالی‌که این‌گونه نیست. ●

قم را انتخاب کردم؛ متوجه شدم که این آمریکایی‌ها چقدر محروم هستند و نمی‌توانند بسیاری از زیبایی‌ها را ببینند؛ چون قلبشان سیاه است!

حامد کاشانی پژوهشگر و سخنران مذهبی



از ویژگی‌های فردی این آقای رئیس دولت این بود که می‌شد بدون ترس بروی و از او انتقاد کنی؛ من شاید پنجاه بار حداقل این فرصت را داشتم که خصوصی، تندترین نقدها را از او کردم و یکبار هم سختم یا نقد بود یا شائبه‌ای بود که می‌خواستم به فهم خودم از آن جلوگیری کنم و آن را خیلی هم تند گفتم، اما انصافاً حتی یکبار ندیدم ایشان تغییر کند؛ چون یکبار اگر تغییر می‌کرد، دفعه بعد من نمی‌گفتم. جووری بود که می‌شد تندترین حرف‌ها را به او زد؛ چون سعه‌صدر داشت.

امیرحسین بانگی پور نماینده مجلس



از سال ۱۳۹۴ نرخ باروری هرساله کاهش یافته است و بیش از ۲۰ درصد کاهش داشته است، اما بر اساس آمار ثبت احوال در ۱۵ استان نرخ باروری افزایشی شده است و در کل کشور نیز سیر نزولی جمعیت متوقف شده است. در زمان شروع کار مجلس یازدهم بر اساس آمار ۱۷۰ هزار مولید کاهش داشته است، اما امروز ۱۷ هزار مولید کم شده است. این در حالی است که مادران در حال کم شدن هستند. بیش‌ترین آمار ولادتها از مادران ۲۵ تا ۴۰ ساله است و مادران ۲۵ تا ۴۰ سال در ۱۰ سال گذشته حدود دو و نیم میلیون کم شدند که این امر نتیجه برنامه تنظیم خانواده در ۳۰ سال گذشته است.

برای ورود سریع به صفحه مسابقه اسکن کنید.



سیوه شرکت در مسابقه

- برای ارسال پاسخ‌نامه خود به بخش «مسابقات» سایت شمیم به نشانی www.shamiim.ir قسمت «مسابقه مجله آشنا» مراجعه کنید و فقط با درج شماره تلفن همراه خود، پاسخ‌نامه را برای ما تکمیل فرمایید.
- توجه داشته باشید که از این پس، پاسخ‌های ارسال شده به سامانه پیامکی تصحیح نخواهد شد.
- مهلت ارسال پاسخ‌نامه از طریق سایت شمیم تا ۳۰ تیر ماه ۱۴۰۳ است.
- به ۳۰ نفر از برگزیدگان به قید قرعه جوایز ارزنده‌ای اهدا خواهد شد.

۱. طبق این آیات، نشانه تحویل گرفتن یا بی‌محلی خدا، دادن نعمت‌ها و امکانات یا ندادن آن‌ها نیست
(الف) آیات ۲۵ و ۲۶ سوره بقره
(ب) آیات ۱۰۸ و ۱۱۰ سوره توبه
(ج) آیات ۱۵ تا ۱۷ سوره فجر
۲. در زندگی زناشویی، مصلحت در مقایسه با منفعت...
(الف) اولویت دارد
(ب) قابل اهمیت نیست
(ج) مهم است، ولی اولویت ندارد.
۳. از اصول و دستورات دینی است
(الف) تبدیل انسان به یک موجود مثنی
(ب) نشان دادن امید در دل همگان
(ج) هر دو گزینه درست است.
۴. سوغات اختصاصی سرزمین عربستان و دارای قداست ویژه
(الف) سجاده و تسبیح متبرک
(ب) تربت قبرستان بقیع
(ج) آب زمزم
۵. اگر در هر کاری که می‌کنی، موفق هستی
(الف) در مسیر درست حرکت می‌کنی.
(ب) نمره هوش تو بالاتر از ۱۰۰ است.
(ج) فقط کارهای راحت را انجام می‌دهی!
۶. مفسران، این تعداد از آیات قرآن را در وصف و شأن اهل بیت (علیهم‌السلام) تفسیر کرده‌اند
(الف) نزدیک به ۳۰۰ آیه
(ب) دقیقاً ۱۱۰ آیه
(ج) بیش از ۱۴ آیه
۷. «او تواناترین مدافع دین، دلیرترین مبارز و هوشمندترین حادثه‌پرداز بود». این سخن از چه کسی و درباره کیست؟
(الف) حضرت علی (علیهم‌السلام) و درباره مالک اشتر
(ب) سلیمان کتانی و درباره امیرالمؤمنین (علیهم‌السلام)
(ج) جرج جرداق و درباره امام حسین (علیهم‌السلام)

۸. ویژگی‌های مؤمن واقعی را می‌توانیم در این حکمت نهج‌البلاغه ببینیم
(الف) حکمت ۱۱۰
(ب) حکمت ۲۳۰
(ج) حکمت ۳۳۳
۹. «اولیای الهی وقتی از دنیا می‌روند، دستشان بازتر می‌شود و کارهایی می‌توانند بکنند که در دنیا نمی‌توانستند». این جمله از کیست؟
(الف) آیت‌الله بهجت (ره)
(ب) مقام معظم رهبری
(ج) آیت‌الله مصباح یزدی (ره)
۱۰. میزان سفرهای استانی شهید رئیسی در دوران سه‌ساله ریاست جمهوری ایشان
(الف) چهل هزار کیلومتر
(ب) ۲۷ هزار کیلومتر
(ج) ۱۹ هزار کیلومتر
۱۱. شهید رئیسی به این زیارت، مقید بود
(الف) جمکران در شب‌های سه‌شنبه
(ب) امام رضا (علیهم‌السلام) در غروب پنج‌شنبه
(ج) حضرت عبدالعظیم حسنی در صبح‌های جمعه
۱۲. چه کسی درباره شهید امیر عبداللهیان گفته بود «او وزیر خارجه کل جبهه مقاومت هم بود»؟
(الف) بشار اسد
(ب) سردار اسماعیل قانعی
(ج) اسماعیل هنیه
۱۳. بر اساس این آیه، انسان باید همسر، فرزندان و خانواده‌اش را از آسیب‌ها و فسادها حفظ کند
(الف) آیه ۱۰۰ سوره یوسف
(ب) آیه ۶ سوره تحریم
(ج) آیه ۵۳ سوره زمر
۱۴. طبق اعلام رسانه‌های جهان هر چند دقیقه، یک کودک فلسطینی به شهادت می‌رسد؟

(الف) هر ۴۵ دقیقه
(ب) هر ۲۳ دقیقه
(ج) هر ده دقیقه
۱۵. تنها انتخابات دنیا که کشورهای غربی برای رأی ندادن در آن تبلیغات می‌کنند؟
(الف) جمهوری اسلامی ایران
(ب) افغانستان
(ج) روسیه
۱۶. در این کشور هر سه روز یکبار یک زن کشته می‌شود
(الف) لیبی
(ب) چین
(ج) ایتالیا
۱۷. بیش‌ترین آمار تولدها در ایران از کدام مادرهاست؟
(الف) مادران ۱۸ تا ۳۵ سال
(ب) مادران ۲۵ تا ۴۰ سال
(ج) مادران ۲۰ تا ۴۵ سال
۱۸. طبق این آیه یکی از کارهای همیشگی خدا و فرشتگان و مؤمنین، صلوات است
(الف) ۵۶ سوره احزاب
(ب) ۲۲۹ سوره بقره
(ج) ۱۰ سوره نور
۱۹. «افراد زیر ۱۴ سال حتی با اجازه والدین خود هم نمی‌توانند به شبکه‌های اجتماعی دسترسی داشته باشند». این قانون در کجا وضع شده؟
(الف) به دستور پوتین در روسیه
(ب) کره شمالی
(ج) ایالت فلوریدای آمریکا
۲۰. جمعیت یهودیان دنیا چقدر است؟
(الف) حدود ۱۵ میلیون نفر
(ب) حدود ۱۷۰ میلیون نفر
(ج) بیش از ۲۲۸ میلیون نفر

اسامی برندگان با هشتک #برندگان_مسابقه در کانال‌های ما در شبکه‌های اجتماعی زیر درج می‌شود و علاقه‌مندان می‌توانند افزون بر استفاده از گزینه مطالب مجله آشنا در این رسانه، از مطالب بسیار مفید دیگری هم بهره‌مند شوند.



@shamimeashena



تو آن مهری تو آن ماهی

علیرضا قزوه

سرم را می‌زنم از بی‌کسی گاهی به درگاهی
نه با خود زاد راهی بردم از دنیا، نه همراهی
اگر زاد رهی دارم همین اندوه و فریاد است
(نه بر مژگان من اشکی نه بر لب‌های من آهی)

غروبی را تداعی می‌کنم با شوق دیدارش
تماشا می‌کنم عطر تنش را هر سحرگاهی

دلم یک‌بار بویش را زیارت کرد... این یعنی
نمی‌خواهد گدایی را براند از درش شاهی

نمی‌خواهم که برگردد ورق، ابلیس برگردد
دعای دست می‌گویی، چرا چیزی نمی‌خواهی؟

از این سرگشتگی سمت تو پارو می‌زنم مولا!
از این گم‌بودگی سوی تو پیدا می‌کنم راهی

به طبع طوطیان هند عادت کرده‌ام، هندو
همه شب رام رامی گفت و من الله‌اللهی

اگر عصری‌ست یا صبحی تو آن عصری تو آن صبحی
اگر مهری‌ست یا ماهی تو آن مهری تو آن ماهی

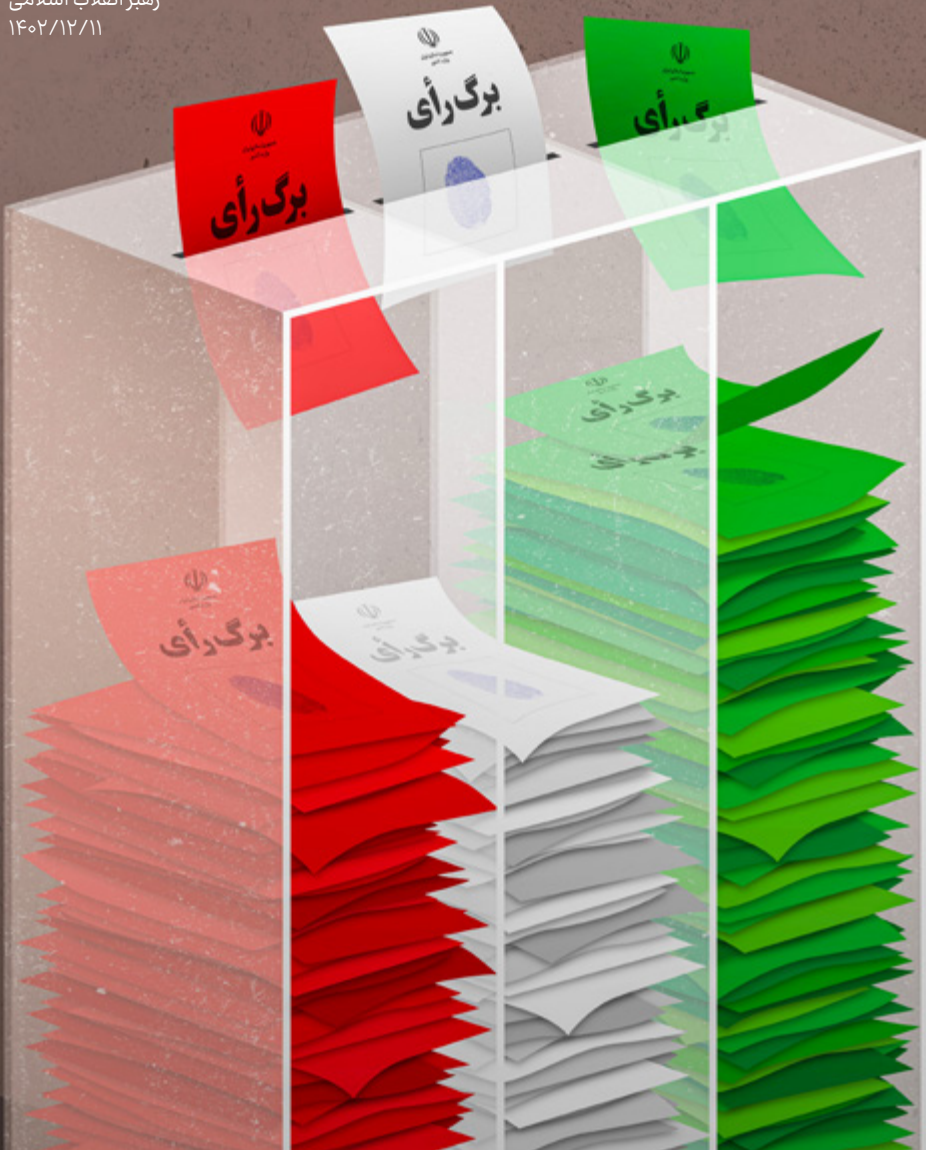
دل مصر و یمن خون شد ز مکر نابردرها
یقین دارم که تو، آن یوسف افتاده در چاهی

چشم دنیا به شماست

امروز بسیاری از مردم دنیا، چه آحاد مردم و چه افراد سیاسی، چشمشان به ایران است. می‌خواهند ببینند که شما چه می‌کنید در این انتخابات و نتیجه انتخابات شما چه می‌شود. دوستان را خوشحال و بدخواهان را ناامید کنید.

رهبر انقلاب اسلامی

۱۴۰۲/۱۲/۱۱



سایت شمیم: www.shamiim.ir :: کانال شمیم آشنا در پیام‌رسان‌های اجتماعی:



@shamimeashena